

حجت الاسلام والمسلمین دکتر علی اکبری، دکتر محمد جواد لاریجانی،
دکتر عیوضلو، دکتر خوش چهره، دکتر عیوضی، دکتر کچوئیان، دکتر مبینی،
دکتر محبیان و مهندس نبوی در میزگرد علمی راهبرد یاس

توسعه چیست؟ آیا توسعه دینی امکان پذیر است؟

با سپاس فراوان از اساتید ارجمند که راهبرد یاس را مفتخر به بهره مندی
از نظرات خویش فرموده اند. در تداوم مباحث میزگرد پیشین، در این
شماره قصد داریم همچنان «توسعه» را در کانون کندوکاو بنشانیم. و در
اطراف آن به مذاقه بپردازیم. دو پرسش محورین که در این نشست به آنها
خواهیم پرداخت:

۱- «توسعه» چیست؟

۲- آیا «توسعه دینی» امکان پذیر است.

از جناب آقای دکتر محمد جواد لاریجانی درخواست می کنیم که محبت
فرمایند و گردونه بحث را به گردش درآورند.

دکتر محمد جواد لاریجانی: بسم الله الرحمن الرحیم. ضمن تشکر از ترتیب دادن چنین
میزگردی، در خصوص بحث حاضر نکاتی لازم به ذکر است. کتابی با عنوان «تدین، حکومت،
توسعه» نوشته ام که این سه یک جهت خاصی دارند، بحثی را که خواهیم داشت نیز از همان
سرچشمه خواهد گرفت. نکته دوم، راجع به جهاتی که برای توسعه بیان شده است، می توان
جهت دیگری را هم اضافه کرد. مثلاً مسأله عدل یا عادلانه که در توسعه، عادلانه بودن مطرح
است. عدل در ادبیات ما غالباً به فرد و عمل فرد نسبت داده می شود ولی یک نظام کمتر به
عدل توصیف شده است.

مرحوم شیخ انصاری نیز در رساله‌ای که در مورد عدل دارند، معتقدند عدل فرد مانند کتاب هندسه اقلیدوس منظم و دقیق است. ولی وقتی که مستند عقل یک نظام حکومتی باشد، مسائل دیگری مانند حقوق فرد، آزادی و دخالت یا عدم دخالت دولت در بسیاری از امور پیش می‌آید، پس لازم است که نسبت عدل را با توسعه با نگاهی حکومتی بسنجیم. بحث دیگر مسأله هدفداری در توسعه است. آیا توسعه باید اهداف کاملاً مشخصی داشته باشد؟ یا کاملاً داروینی باشد؟ یا باید چیزی بین این دو باشد؟

اگر هدف را کاملاً ثابت (fix) در نظر بگیریم، شاید در توانایی ما نباشد. اگر هم کاملاً داروینی کار کنیم و بگوییم هر بخشی که قوی شده و توسعه یافت، توسعه را در آن بخش تعریف کنیم، این شکل هم برای مصالح حکومت مناسب نیست. پس یک مسأله این است که آیا از توسعه‌های هدف‌دار مانند مدل کشورهای مارکسیستی استفاده کنیم یا کاملاً داروینی و تکاملی؟ و اگر هدفی داریم، آن هدف کجاست و چیست؟ آیا محتوای هدف است یا جایی که باید برسیم؟ آیا هدف را این قرار دهیم که درآمد سرانه هر فرد ۳۸۰۰۰ دلار شود یا شأنی را به عنوان هدف تعریف کنیم؟ نفت یک حادثه استثنایی برای کشور ما است که بدون چارچوب است و عملاً ما سیاست نفتی نداریم ولی می‌توان سیاست نفتی داشت. اینها مواردی از جنبه‌های توسعه بوده که به هر یک باید توجه داشت.

ابتدا لازم است نسبت توسعه یافتگی به فرد را بررسی کرده و آن را مرآتی برای تبیین مفهوم توسعه برای یک نظام اجتماعی قرار دهیم. یا در مدلی فردی، اجزای مقوم آن را به دست می‌آوریم. بعد اجزای مقوم را به توسعه یافتگی در مورد یک تجمع مدنی سرایت می‌دهیم. اشتباهی که بسیار صورت گرفته این است که توسعه یافتگی عمدتاً در مظاهر و لوازم مدرن دنبال شده است. ولی توسعه یافتگی ویژگی اعمال انسان است، این عمل است که می‌تواند توسعه یافته باشد یا خیر. حال بررسی کنیم که چگونه یک عمل توسعه یافته می‌شود؟ چنین کاوشی ضروری است، چون اگر جواب این سؤال را پیدا کنیم به راحتی می‌توانیم آن را به یک تجمع بزرگ و عامل نسبت دهیم. پس باید اجزاء مقوم عمل را به دست آوریم. وقتی به اعمال ارادی انسان توجه می‌کنیم، چنین اجزای مقومی را می‌بینیم:

- ۱- همیشه عامل در یک شرایط و وضعیتی مبادرت به عمل می‌کند که نقش آن وضعیت مهم است. پس سؤال اول این است که عامل از این وضعیت چه تصویری

دارد؟ داشتن یک تصویر درست در کارکارشناسی از اینجا بدست می‌آید. یک عمل توسعه یافته اولاً مبتنی بر تصویر درستی از وضعیت است. به عنوان مثال اگر ما در مقابل امریکا مقهور باشیم، هیچ کاری نمی‌توانیم بکنیم که این کاری نادرست و غیر پیشرفته است. باید با توجه به توانایی‌ها و امکانات موضع‌گیری کرد.

۲- از دیگر ویژگیهای یک عمل پیشرفته این است که عامل دارای اعمالی باشد که یکدیگر را توجیه کنند و در یک (grand design) چارچوب هدفدار باشند. داشتن استراتژی و برنامه امر مهمی است که یک عمل پیشرفته دارای استراتژی و برنامه است. ۳- داشتن نقشه عمل؛ در کشور ما استراتژی‌ها تدوین می‌شوند ولی نقشه عمل به خوبی پیاده نمی‌شود. نقشه عمل ناظر به امروز ما است و تک عمل‌های ما را تنظیم می‌کند. کارهای بزرگ مجموع میلیون‌ها تک عمل است.

۴- بسیج امکانات بخصوص تکیه بر نیروهای دیگر جزء مقوم عمل پیشرفته است. توسعه یافتگی را با ۴ ضابطه یا میزانیه می‌توانیم بیان کنیم. امکان (feasibility) در برنامه عمل مهم است و در grand design اصولگرایی اش مهم است. یعنی در یک عمل پیشرفته هم امکان (feasibility) هست و هم اصولگرایی. در امکانات، نیروها مهمتر از امکانات مادی است. حال یک تجمع مدنی چه موقع پیشرفته است؟ یک تجمع مدنی عامل هم زمانی پیشرفته است که اعمالش پیشرفته باشد، ما به حکومت هم مثل ذوی العقول نگریسته و استناد فعل می‌دهیم. در یک حکومت هم همین ۴ ضابطه مطرح است. این ۴ ضابطه تئوری ذاتی توسعه را شکل می‌دهند. بدین ترتیب شاید هواپیمایی درجه یک نداشته باشیم ولی از کشوری که آن را می‌سازد توسعه یافته‌تر باشیم. مقصود من این است که میزانیه‌ها را اشتباه نگیریم. به عنوان مثال زیبایی سفارتخانه‌های کشورهای آفریقایی باعث توسعه یافته بودن اعمال آنها نشده است ولی وزارت خارجه فرانسه که در همان ساختمان قدیمی است، اعمالی که انجام می‌دهند پیشرفته است.

توسعه مدنظر شما با توجه به اینکه مفهومی غربی است، آیا بحثی نظری است که الگوی توسعه‌ای از آن استخراج می‌شود که براساس آن بتوان برنامه‌ریزی توسعه را انجام داد؟ یا گاهی به مفهوم مدرن توسعه هم دارید؟

دکتر لاریجانی: اعتراف می‌کنم که از مفهوم مدرن توسعه شروع کرده‌ام. ولی این مدرنیته معقول نبود و مبنایی نداشت. مجبور شدیم از ظاهر زیبای آن بگذریم. ببینیم داخل آن چیست؟

راهبر: توسعه‌ای که غرب تعریف کرد و طبق آن جلو آمد، مرکز ثقل را از آسمان به زمین آورد ولی بحث شما متعرض آن نیست.

دکتر لاریجانی: آمدن آسمان به زمین در اعمال ما منعکس می‌شود. یعنی اگر جای آسمان در عمل من مخدوش باشد، زمینی هستم ولو اینکه آسمانی صحبت کنم. آنجایی که گفتم اهداف باید اصولگرایانه باشد، جای آسمان مشخص می‌شود و در برنامه عمل هم جایگاه آسمان مشخص می‌شود. ولی هیچ تعارضی هم با توسعه یافتگی پیدا نمی‌شود. یعنی توسعه یافتگی در دامان این تفکر میدان دار است.

مهندس سید مرتضی نبوی: در بحث شما هسته مرکزی به عمل برگردانیده شد و در یک جمله می‌توان گفت از نظر شما توسعه به عمل ارادی فرد بر می‌گردد که از ترکیب اعمال افراد توسعه به وجود می‌آید.

دکتر لاریجانی: نکته دیگری هم دارد که عمل چیز بسیار مهمی است. تحقق خارجی نظامات اجتماعی هم به این است که نظام تبدیل شود به یک چارچوب مورد رعایت اجتماعی و اگر نشود که روی کاغذ است. فلذا جای عمل بسیار حساس است. و این به هر تجمع عامل قابل استناد است.

راهبر: اگر قرار باشد تخصیص‌هایی را برای جامعه‌ای مانند ایران بر این تعریف وارد کنیم، آیا این تعریف چنین تخصیص‌هایی را خواهد پذیرفت؟ آیا ویژگی‌های جدیدی بر آن بار می‌شود؟

دکتر لاریجانی: مثلاً داشتن تصویر واقع بینانه. به نظرم بله؛ چنین تخصیص‌هایی را این تعریف می‌پذیرد. مثلاً در سخت‌ترین شرایط که وضعیت را می‌سنجیم، تصویر ما این است که

همه امور در دست خداست و هیچ وقت احساس تنهایی نمی‌کنیم. بنابراین تصویر ما از امور تصویر واقعی خواهد بود.

برای تنظیم چارچوب و طرح اصلی چون باید به اهداف بزرگ حاصل شویم. تعالیم اسلامی اهداف بزرگ را تعریف می‌کند. برای تهیه نقشه عمل هم حدود شرعی باید رعایت شود و حضور اسلام در تمام این مراحل می‌درخشد.

دکتر محمد خوش‌چهره: مواردی را که آقای دکتر لاریجانی اشاره کردند بیشتر به ضابطه‌ها و معیارهای توسعه برمی‌گشت. ولی مفهوم توسعه چیست؟ عده‌ای آن را وضع مطلوب یا فرآیند بهبود تعریف کرده‌اند. سؤال بعدی این است که معیارهای توسعه چیست؟
دکتر لاریجانی: من قبل از آن که بگویم توسعه چیست، توضیح دادم که توسعه یافتگی چگونه است و چه موقع توسعه را به چیزی استناد می‌دهیم.

جناب آقای دکتر کچوئیان، نگاه شما به توسعه چیست؟

دکتر حسین کچوئیان: از بازگشت مجدد به مفهوم توسعه بسیار تعجب می‌کنم. از نظر من مفهوم توسعه مفهوم مرده‌ای است! در جستجویی که در اینترنت با عبارتهای توسعه، Development,s Theory و... انجام دادم، اولین پایگاه‌هایی که معرفی می‌کند تئوریهای توسعه در حوزه تعلیم و تربیت است. (ذهن و رشد و...). دهه ۸۰ میلادی، دهه مرگ تئوریهای توسعه بود. از آن به بعد مانند خیلی از نظریه‌های دیگر به حاشیه رفت. تئوریهای توسعه دیگر در کانون مباحثات و بحث‌ها، حتی در کشورهای در حال توسعه هم نیست. اصلاً پرداختن به این بحث بی‌وجه است و به دلیل تخریب‌هایی که دارد باید آن را فراموش کرد.

زمانی این بحث‌ها در دوران سازندگی یا قبل از آن داغ بود. ولی بعد از آن دوره فروکش کرد. در مراحل اولیه انقلاب هم که این بحث‌ها مطرح بود، ما بصیرت‌هایی نسبت به این مقوله پیدا کردیم که اگر آن بصیرت‌ها را دنبال می‌کردیم، خوب بود. منظور من این نیست که معانی یا مسائلی که الان در ذهن‌ها هست، به درد نمی‌خورد ولی باید قالب تئوریک یا مفهومی دیگری برای آن پیدا کرد. چون این مفهوم مخرب است و آثار سوء دارد. مفهوم توسعه اقتصادی در پروتکل‌گیری جهان جدید وجود نداشت چون در بدو امر تمام تئوریهای اقتصاد در مورد

تئوریهای توسعه بودند، یعنی آدم اسمیت که ثروت ملل را مطرح کرد مسأله‌اش این بود که چطور می‌شود که ثروت ایجاد می‌شود، که در آن مفهوم توسعه نهفته بود. ولی مفهوم توسعه در تئوریهای دهه ۴۰ و ۵۰ مطرح شد. در قضایای اروپای شرقی مقداری از آنها مطرح شده و بعد وارد جهان سوم شد. تا پیش از این اقتصاددانان بررسی می‌کردند که چه کنیم که ثروت بیشتر شود و بحث توسعه نبود، توسعه متضمن درک یک فاصله‌ای است میان کشورهای غربی و غیرغربی و درک این فاصله بعد از جنگ دوم و توجه به مسائل جهان سوم اتفاق افتاد. تا این زمان تئوریهای فلسفه تاریخی قرن ۱۸ حاکم بود. از دهه ۵۰ در بستر نزاع‌های آمریکا و شوروی که جهان سوم عرصه نزاع‌های آنها بود مفهوم توسعه زاییده شد. چون دیدند جایی است مثل جهان سوم که ظاهراً تاریخ مطابق فلسفه تاریخ تجدد درست عمل نکرده است و تحولات بیشتر باعث عقب ماندگی شده است. بعد توسعه به توسعه فرهنگی منتقل شد و بعد به توسعه سیاسی - اجتماعی و بعد به نظریه توسعه انسانی منتقل شد. و بعد هم این بحث‌ها از کانون مباحث بیرون رفت.

تخریبی که این مفهوم از ابتدا تاکنون داشته این است که دارای بار خاصی است. هدف‌گذاریها و تصویری از تاریخ، انسان و جهان را دارد که اگر مفهوم توسعه را گرفتید، بلافاصله گفتمان‌هایی را حاکم می‌کند و عملاً هیچ راه دیگری را برای شما جز اینکه همان مسیر را طی کنید، نخواهد داشت. مثلاً در طول ۲۵ سال گذشته نقد توسعه را بسیار انجام داده‌ایم ولی عملاً همان توسعه را دنبال کرده‌ایم.

یکی از دستاوردهای نظریه‌های توسعه این بود که کم‌کم متوجه شدند که اتفاقی که افتاد این نبود که این نظریه‌ها را رها کنند بلکه در همان مسیر قبلی که اقتصاد را اصل می‌داند حرکت کردند یعنی چون در این گفتمان چون توسعه اقتصادی اصل است، گفتند موانع فرهنگی توسعه مانند دین باید کنار گذاشته شود. یعنی رفتارهای مانع توسعه را باید تغییر بدهید.

نکته دوم اینکه عملاً در تمام مباحث توسعه حجم عظیمی از مطالب اجتماعی و فرهنگی وجود دارد که در نهایت بی‌ربط هستند. هیچ کس آنها را ارزیابی نمی‌کند و به دنبال اجرای آنها هم نیست. هیچ کس سازگاری آن بخش با بخش‌های دیگر را نگاه نمی‌کند. یعنی می‌گویند که ما مثلاً هدفمان ایجاد جامعه دینی یا ارزشها و رفتارهای دینی نیست ولی در

عمل، بدین اصل بودن اقتصاد یا این اهداف و برنامه‌ها به نفع توسعه اقتصاد کنار گذاشته می‌شود یا مطابق آن تفسیر می‌گردد.

به مردم که گفته می‌شود می‌خواهیم توسعه پیدا کنیم، با هزار زبان پنهان و آشکار در واقع می‌گویید می‌خواهیم مثل آمریکا شویم، مثل غرب شویم، ژاپن و... و تصویر دیگری در اذهان وجود ندارد. تکلیف دانشگاهی‌های ما که روشن است، مردم هم همینطور!

به نظر من این مفهوم را باید دور انداخت، ولو اینکه بخواهید نظرات خودتان را در آن تعریف کنید، ۲۵ سال است که مشکل را حل نکرده است، اعلامیه ۱۲ اقتصاددان را ببینند، آنها براساس همین نظر می‌گویند که باید به جهان بپوندیم چون این مفروضات نزد عامه مردم هست. از آن استفاده می‌کنند و مردم را به سمت خاصی جهت می‌دهند. مفهوم توسعه فی‌ذاته مفهومی سکولار است و در بستر فکر روشنگری موجودیت یافته و قبل از قرن ۱۸ اصلاً مفهوم development را نمی‌بینند.

تصویر قبل از دوران جدید غرب، از جایگاه و تعریف انسان، چیزی بود که زمینه‌ای بر این ظهور این مفهوم نمی‌داد و اگر هم زمینه‌ای می‌داد، مطلوبیت پیدا نمی‌کرد. تصویر بشر راجع به خودش، نقشش، حرکتش و کارش تصویری بود که به مفهوم تعالی یعنی رشد عمودی به کار می‌رفت. یعنی از وضعیت زمینی به وضعیت غیر زمینی. Development با تمام لغات مترادفش بسط افقی و باز شدن زمینی، پیچیدگی و تزیید زمینی را هدف قرار داده در واقع فکر تجدد این بود که این جهان برای خود منطقی دارد که آن منطق را کشف می‌کنیم و با این منطق این جهان را به جایی می‌رسانیم که باید برسانیم. بعد که در دهه ۵۰ دیدند که جاهایی به این هدف نرسیده است، تئوری‌های توسعه مطرح شد. در فکر دینی به ما گفته شد:

اهبطوا منها جميعاً اما یا تینکم منی هدای فمّن تبع هدای فلا خوف علیهم و لاهم یحزنون
ما در این دنیا افتاده‌ایم و قرار نیست توسعه دنیایی داشته باشیم، ما قرار است در این دنیا زندگی بکنیم، در حالی که مفهوم توسعه چیزی است اضافه بر زندگی کردن. چون توسعه نوعی نگاه به انسان، جامعه و تاریخ است و در تقابل با نگاه دین قرار دارد. مسلمین هم قبل از دوران جدید بالاترین سطح تمدن عالم را داشتند ولی آن مسلمانان هیچگاه دنبال توسعه نبوده‌اند، همگی دنبال زندگی بودند و دغدغه اصلی آنها هم در زندگی حل و فصل مقولات دینی‌شان بوده است. حال اینکه چه میزان دینی بوده‌اند، بحث دیگری است. ولی به لحاظ تمدنی مردمی

بودند که مشکل خود را این نمی‌دانستند که فردا باید ۲ درصد رشد کنیم، روز بعد تشکیلات سیاسی مان اینطور نوسازی بشود و... بصورت مسأله موردی همیشه بشر این مشکلات را حل می‌کرده است ولی دغدغه و هدف اصلی این موارد نبوده است.

ایراد دیگر این است که اگر نظریه‌های توسعه را از دهه ۵۰ به بعد بررسی کنید، همه آنها اقرار دارند که شکست خورده‌اند، کاربرد این نظریه‌ها چه خواهد شد؟ کاربرد آنها تخریب ساختارهای جهان غیر غرب خواهد بود. هیچ کدام از این نظریات باعث توسعه نبوده‌اند. این نقد، نقد اساسی در علوم اجتماعی است که از دهه ۷۰ علوم اجتماعی را دچار بحران کرد و رشته‌های جامعه‌شناسی را به هم ریخت. بحث اعظم کار ما باید این باشد که از این آلودگیهای مفهومی خود را دور کنیم. این بحث‌هایی که گفته شد را طوری مطرح کنیم که ما را گرفتار مفهوم این مسأله نکند.

اگر غرب نبود، به جای توسعه عبارت حل مشکلات زندگی را قرار می‌دادیم. ما می‌خواهیم در این عالم زندگی کنیم ولی مشکلاتی داریم که باید آنها را حل کنیم. حل مشکلات زندگی مفهوم بهتری است. مثلاً مشکل فقر و بیکاری را چگونه باید حل کنیم؟ چه داعیه‌ای داریم که مفهوم توسعه را به کار ببریم؟

واقعیت‌های تکنیکی غرب، فشاری را بر ما وارد می‌آورد، بدیلی یا رقیبی در کنار ما است که ما را متأثر از بودن خودش می‌بیند و درگیری‌هایی برای ما ایجاد و هدف‌گذاری‌هایی ضمنی طرح می‌کند. اگر ما در زمان شکوه تمدن مسلمانان بودیم، آیا مسیحیان آنطور به ما نگاه می‌کردند که ما اکنون به غرب نگاه می‌کنیم؟ اگر اینطور نگاه می‌کردند آیا از شرق زدگی قرن ۱۲ و ۱۳ بیرون می‌آمدند؟

ما دو تمدن رقیب هستیم. ما در فقدان این رقیب مفهوم حل مشکل را داریم. خود غربی‌ها از دشمنان برنامه‌ریزی و توسعه هستند. در فرهنگ اصلاً برنامه ندارند، فقط دو سه تا رقم دارند. یا در جاهایی برنامه‌های ریز عملیاتی دارند. در غرب از ابتدا اینطور بوده که مشکل‌یابی می‌کردند، اکنون هم همینطور است. مشکلات را برآورد می‌کنند و اتفاقاتی را که در جریان عمل پیش می‌آید. مورد توجه قرار داد و شکل خاص حل و فصل می‌کنند.

دکتر لاریجانی: در برنامه‌های توسعه غرب، تعادلی میان تکامل داروینی (که خودش راه توسعه را پیدا کند) و توسعه‌های هدف‌دار وجود دارد. نکته دیگر اینکه لباس توسعه را باید درآورده و

آن را عریان کرد. مطابق یک تحلیل سقراطی، هم تمدن ما زمانی توسعه یافته بوده است (بیت الحکمه) و هم چیزی که آمریکا امروز دارد. مفهوم توسعه یافتگی، یعنی راه بهتر زندگی کردن؛ چگونه ما بهتر زندگی کنیم.

دکتر خوش چهره: اگر توسعه مطلوب را فرآیند بهبود بدانیم، نمی‌توانیم آن را نفی کنیم. یا نمی‌توانیم بگوییم ما به سمت بهبود نیستیم. اما می‌توانیم از این راه وارد شویم که غرب مصداق این فرض نیست.

اتفاقاً میان صاحب‌نظران، مطالعات تطبیقی و شواهد تاریخی قوی پیش آمده است که وضع مطلوب در غرب پیش نیامده است و جهانی سازی مخالفین شدیدی دارد. بخشی از آنها از نخبگان هستند و معتقدند این چارچوب ما را به وضعیت مطلوب نمی‌رساند و معتقدند تروریست هم محصول همین جریان است. بنابراین معتقدم این نگرش را اصلاح کنیم. حیات طیبه و... مواردی هستند که پاسخ این سئوالات هست با توجه به سیر تحول اندیشه‌ها که آقای دکتر کچوئیان گفتند، شما هدف را صرفاً مادی می‌بینید.

علم اقتصاد با کلاسیک‌ها که شروع می‌شود و قبل از آن مرکانتالیست‌ها و فیزیوکرات‌ها و... از پیشرفت و ترقی، تلقی‌ای داشتند که آن را الگوی توسعه نمی‌دانند. چون مفاهیمی کلیدی را گفته‌اند که از دل آنها الگو بدست نمی‌آید.

الگوهای توسعه را بویژه در اردوگاه شرق و سرمایه‌داری که مطرح می‌شود و هرکدام مطلوب‌هایشان را می‌گویند. رشد اقتصادی هدف استراتژیک است یعنی تغییرات کمی. اما این تغییرات کمی آیا به وضع مطلوب نرسیده و گسترش فقر و بی‌سوادی پیش آمد. به تحولات اجتماعی و انسانی، بهداشت بهتر و... معنای توسعه شد. باز هم دیدند که این فرآیندی است که وضع مطلوب نیست چون با تخریب محیط زیست همراه است. عدم توجه به منافع نسل‌های آینده و تخریب محیط زیست و... بعد بحث توسعه پایدار را مطرح کردند که توسعه پایدار هم در حد شعار است چون با منافع و دیدگاه‌های آنها تعارض دارد. سه عامل در تئوریه‌ها هست. در اقتصاد عوامل تولید عبارتند از سرمایه، عامل انسان و طبیعت که تکنولوژی مدیریت را هم اضافه می‌کنند. دقیقاً دیدگاه‌ها و الگوهایی نظری و تئوریک که راجع به توسعه هست بر این مبناست که کدام یک را اصل قرار دهند. در الگوهای سرمایه‌داری اصالت را به سرمایه، برعکس نظریات کمونیستی اصالت را به عامل انسانی داده است. نظریات جدید توسعه،

طبیعت را اصل قرار داده است که نباید طبیعت را تخریب کرد. حرف‌های جدیدی که الان مطرح می‌شود این است که این سه عامل نمی‌تواند برآورنده شرایط مطلوب باشد و آنچه مهم است اخلاق است.

اخلاق در اقتصاد، و... را مطرح می‌کنند که اولین بار در سال ۱۹۹۸ هم جایزه نوبل را آمارتیا سن در این موضوع به خود اختصاص داد. جالب بود کسی که روی مدل سازی و اقتصاد ریاضی کار می‌کرد، مبدع چنین نظریه‌ای شد. اگر با موضع آقای دکتر کچوئیان وارد شویم، به شدت خود را در موضع به شدت انفعالی قرار می‌دهیم. با توجه به سند چشم‌انداز که می‌گوید ایران کشوری است توسعه یافته باید تمام این بحث‌ها را کنار بگذاریم.

دکتر کچوئیان: من با دیدگاه شما موافق نیستم. اولاً غربی‌ها هیچگاه برنامه توسعه نداشته‌اند. در اقتصاد، نظریه داشته‌اند ولی برنامه توسعه خیر.

مهندس نبوی: توسعه‌ای که آقای دکتر کچوئیان می‌گویند و خیلی هم در زندگی ما داخل شده است، به معنای نوسازی است و این مفهوم توسعه از ۱۹۷۰م به بعد، به خصوص بعد از فروپاشی شوروی ترک شد. منتهی از واژه توسعه می‌توان استفاده کرد...

دکتر کچوئیان: بله؛ این بحث را باید انجام دهیم. ولی نوسازی به مرحله اول تئوری‌های توسعه گفته می‌شود. بحث من صرفاً ناظر به این مرحله نیست بلکه به کل گفتمان و نظریه‌های توسعه ربط دارد.

راهبر آشکار است که تفرقی از نظر مفهوم شناسی توسعه را پیش رو داریم؛ اما به هر حال با شیوه گفت‌وگوی سقراطی برای رسیدن به تعریف مورد اتفاقی در مورد توسعه مطلوب می‌کوشیم. آقایان دکتر عیوضی و دکتر عیوضلو

دکتر محمدرحیم عیوضی: با توجه به اینکه بحث در مفهوم شناسی توسعه است، وارد حوزه‌های دیگر نشده و به اختصار نکاتی را در مورد بعد جامعه شناسی توسعه ارائه می‌کنم. نکته اول که لازم است بدان اشاره شود رابطه‌ای است که این مفهوم با تغییر دارد. جوهره و سرشت درونی توسعه، تغییر و حرکت است. اگر بحث را از این منظر ببینیم، طبعاً درگیر یک نگرش مطلق انگارانه نخواهیم شد. کما اینکه برخی یا مفهوم توسعه را بطور کلی رد کرده و

مورد انتقاد قرار می‌دهند و برخی دیگر توسعه را به عنوان مفهومی غربی و آنچه در بستر اجتماعی غرب شکل گرفته است می‌بینند. در صورتی که اگر مفهوم توسعه را با تغییر که مورد توجه اندیشمندان غربی نیز بوده است، ببینیم چنین مشکلی ایجاد نخواهد شد. مایرون وینز در تعریفی که از توسعه دارد، دقیقاً با در نظر گرفتن تغییر است. یعنی توسعه را عبارت از فرآیندی می‌داند که در جهت میل به تغییرات اجتماعی و اینکه یک جامعه چگونه می‌تواند ظرفیت خودش را در برابر تغییرات افزایش دهد و یا به تقاضا برای تغییر، جواب قابل قبولی را داشته باشد و یا چگونه می‌تواند با کشمکش‌های اجتماعی کنار بیاید و در این روند با موفقیت خارج شود. لذا اگر با این منظر به مفهوم توسعه نگاه کنیم، توسعه را دقیقاً وضعیتی می‌توانیم تلقی کنیم که در آن جامعه مطلوب، هدف و غایت امر بوده و روند دستیابی به جامعه مطلوب (حرکت از جامعه نامطلوب به سوی جامعه مطلوب) هدف تغییر می‌باشد که در مفهوم توسعه نهفته است.

بنابراین اگر توسعه را به معنای development یا envelop نیز بدانیم به معنای خروج از لفافه خواهد بود. این واژه مانند سایر واژه‌های علوم انسانی مانند روشنفکر، فرهنگ و... دارای مفهومی عام است که تلقی اهل نظر از مفهوم عام آنها، منجر به ابهام در تعریف می‌شود. به عنوان مثال به هنگام بررسی مفهوم توسعه همان مرحله گذار یا عبور از سنت، تجدد را در نظر می‌گیرند، که این مفهوم عام توسعه است. توسعه یکی از پایه‌های مهم و بنیادین در عصر جدید است اما مفهومی است که از دیدگاه‌های مختلف قابل توجه است. با این نگاه شاید بتوان این تعریف را برای توسعه منطقی دانست که «مجموعه فعالیت‌هایی برای هدایت در جهت ایجاد شرایط مطلوب با تأکید بر نظام ارزشی مورد پذیرش جامعه» یا به مفهوم «طیفی از تغییرات به هم پیوسته است در جهت تأمین نیازهای رو به گسترش جامعه»؛ پس توسعه فراگردی است در جهت استفاده از نیروهای بالقوه انسانی معنوی یا مادی که در جهت رشد جامعه مورد توجه قرار می‌گیرد. تعاریفی که از توسعه شده است عمدتاً در همین چارچوب قابل طرح ریزی است. کمالینکه برخی توسعه را اینگونه معنی کرده‌اند: «بهینه‌سازی در استفاده از نیروهای بالقوه مادی و انسانی در جهت مطلوب‌تر شدن جامعه». «توسعه فراگردی در جامعه است که از جامعه از وضعی نامطلوب به وضعی مطلوب حرکت می‌کند».

بر این اساس از دو منظر می‌توان تعریف توسعه را ارائه کرد:

۱- از منظر آنچه که تلقی غرب از توسعه است، که از حوزه اقتصادی شروع شده و سیر تکاملی خویش را طی کرد. ولی برخی از اندیشمندان غربی هم این تلقی را قبول ندارند. مثلاً هابرماس معتقد است که توسعه در آمریکا به معنای مطلوب نبوده و آن کشور فقط توسعه اقتصادی داشته است. در صورتی که توسعه حرکتی چند بعدی است و حوزه‌های مختلف انسانی، سیاسی، اجتماعی و... را در بر می‌گیرد.

۲- تلقی دیگر از توسعه همان نگاه به تغییر و حرکتهای اجتماعی است. توسعه حرکتی است رو به جلو، نه رو به عقب و معنایی است که رو به تکامل داشته و خروج از حالت ابتدایی را در پی دارد. نوعی نوگرایی و نواندیشی را در این مفهوم مشاهده می‌کنیم. از این منظر می‌توانیم همان تعریف قبل‌الذکر را بکار ببریم که توسعه عبارت است از «هدایت در جهت ایجاد شرایط مطلوب ولی برپایه نظام ارزشی هر کشوری».

در اسلام هم به جهات مختلف همین واژه را داریم. در آیات و روایات مختلف این واژه را داریم. اگر توسعه را به لحاظ نگرش‌های بومی و درونی هم بخواهیم ملاحظه کنیم، در قرآن هم عباراتی از ریشه وسعت به کار رفته است مانند: ان الله واسع علیهم. مشتقات این واژه هم به معنای رشد یا التمیمیه در روایت بکار رفته است که به معنای افزودن یا افزایش بکار رفته است. به معنای رشد هم بکار رفته است مانند یهدون الی الرشد. این عبارات نشان می‌دهد که این واژه، عبارتی غریب در ادبیات دینی و بومی ما نیست، که اگر بخواهیم آن را تعریف کنیم قطعاً در دامان نگرش غربی بیفتیم و از ابتدا تا انتها وضعیتی غربی اندیشیدن و غیر خودی را پیدا کنیم. اگر اینگونه شود که بانگرش غربی توسعه را معنی کنیم، در بحث مفهوم شناسی که پایه‌های نظری و تئوریک را تشکیل می‌دهد دچار نقص جدی خواهیم شد و در بحث مفهوم شناسی خلأیی را به وجود آورده‌ایم که روندهای بعدی با مشکلات جدی و اساسی مواجه خواهد شد. با این تعبیر دیدگاه بنده این است که جوهره و سرشت توسعه، تغییر است و در هر نگرش و مکتبی باید این تغییر را مورد بررسی قرار داد.

توسعه هم تغییر و حرکتی است از وضعیت نامطلوب به وضعیت مطلوب و بهینه سازی. راهکاری است برای دستیابی به آرمانها و خواستها و امیال انسانی که جنبه متعالی و پیشرفته‌ای داشته باشد، که همین مسایل هم در نگاه بومی و اسلامی خویش داریم. قرآن در مواردی به توسعه روحانی، توسعه عرفانی، توسعه اخلاقی، توسعه معنوی و حتی توسعه جسمانی اشاره

دارد، که ما بهتر است این مفهوم را در این زوایا مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

دکتر حسین عیوضلو: من دیدگاه خود را با جایگاه مفاهیم در علوم انسانی تشریح می‌کنم. مفاهیم در علوم انسانی ویژگی خاصی دارند. مفاهیم را می‌توان به دو قسمت تقسیم کرد:

۱- برخی مفاهیم سنجیدنی هستند. مانند اعداد ریاضی که ۲ و ۲/۱ باهم تفاوت دارند و هر یک تعریفی دقیقی دارند.

۲- مفاهیم علوم انسانی که بیشتر حالت مباحثه‌ای و سلیقه‌ای دارند، فلذا باید بسیار دقیق تعریف شوند. وگرنه علم انسانی، علم دقیقی نیست و نمی‌توان بدون ارائه تعریف در مورد مفاهیم، وفاقی را ایجاد کرد. در علوم انسانی یک مفهوم هم می‌تواند باشد و هم نباشد (یعنی هم X باشد و هم X نباشد) یک کشور می‌تواند توسعه داشته باشد و هم نداشته باشد، هم فقیر باشد و هم نباشد. فلذا این موارد باهم قابل جمع نیست. به این خاطر باید به صورت تجریدی به این مفاهیم نگاه کنیم. از طریق استقصاء نظرات مختلف، حالتی تجریدی را به دست آورد که بار محتوایی آن خالی شود. در عدل، توسعه و این قبیل مفاهیم نیز می‌توان این کار را انجام داد. اگر بخواهیم مفهوم را با ارزش‌ها و الگوهای بی‌کیفیتی که در کنارش هست منتقل نکنیم، خطاست.

این سخن هم که «مفهوم توسعه مفهوم غلطی است چون تولید شده و در جایی با لوازمی بکار گرفته شده است و مفاهیم آن را هم به ما توصیه کرده‌اند» سخن صحیحی نیست. فلذا باید به صورت تجریدی به این مفاهیم نگریست. اگر هم این مفهوم را برداریم و متعلقات و ارزش‌ها و پیش‌زمینه‌ها و الگوهایش را منتقل کنیم، باز کار درستی نیست. اگر بخواهیم برای هر مفهومی کلمه جدیدی بسازیم که گنگ است و تعریف مشخصی ندارد، بر سردرگمی می‌افزاید. فلذا اگر مفاهیم را به صورت تجریدی نگاه کنیم کمک شایسته‌ای می‌تواند داشته باشد.

بحث دوم من مربوط به کارکرد علم است، علم سه کارکرد دارد:

۱- جنبه تبیینی که رابطه علی و معلولی را توضیح می‌دهد.

۲- جنبه پیش‌بینی

۳- جنبه تغییر

لذا علم هم جنبه مکاشفه‌ای دارد و هم جنبه طریقتی. مهم این است که طریقت آن

تأثیرگذار باشد. علم فیزیک هم که به آن توجه می‌شود برای این است که تأثیرگذار بوده و تغییری در جامعه ایجاد کند. از این جهت تکیه بر این مفهوم می‌تواند راهگشا باشد. ما نمی‌خواهیم روابط علی و معلولی را فقط کشف کنیم، بلکه آنها را کشف می‌کنیم که تغییری ایجاد کنیم. و ایجاد تغییر هم حرکتی رو به جلو است که در توسعه هم آمده است و این تعریفی تجریدی از توسعه است. اما مراد از «رو به جلو» رو به «کجاست»؟ «رو به کدام وضعیت می‌خواهیم برویم؟ این سئوالی نیست که علم بخواهد پاسخ بدهد، این سئوالی است که مکتب بدان پاسخ می‌دهد. فلذا پاسخ با هر مکتبی متفاوت خواهد بود. الگوی مطلوب را باید از مکتب گرفته و آن را توصیف کرد. مجاز نیستیم که الگوی مطلوب را از خودمان توصیف کنیم. اما اینکه چگونه می‌توان از این وضعیت واقع فعلی به وضعیت مطلوب مورد نظر مکتب رسید، بحثی علمی است. از این جهت توسعه یک علم است و نیاز به کارشناسی و ارائه راهبرد دارد. به نظر من از این جهت راهبرد یک راهبرد متکی به علم انسانی است و لزوماً نباید در مکتب به دنبال آن بود. مثلاً برای حل مشکل بیکاری در ایران، نمی‌توان گفت در قرآن به آن اشاره شده است. از طریق روش‌های بکار گرفته شده یا از طریق قوانین و اصول شریعت راههایی را پیدا می‌کنیم ولی اینکه الان چه راهی را برویم نیاز به تولید دارد. این یک علم انسانی است ولی از این جهت که می‌خواهد به سمت وضع مطلوب حرکت کند، بار ارزشی پیدا می‌کند. همانطور که مرحوم شهید صدر تعریف کرده‌اند اقتصاد اسلامی عبارتست از تغییر واقع فاسد به سمت واقع سالم. منتهی اینکه این تغییر چگونه صورت می‌گیرد، از قبل معلوم نیست و باید در مورد آن بررسی کرده و فرضیه داد. باید به این سمت رفت که ببینیم چه راهی اثربخش است. فلذا علم تغییر و نظام‌سازی است، علمی راهبردی است که می‌تواند مبنای کار ما باشد ولی اینطور نیست که دیکته شده بوده و در قرآن یا روایات آن را پیدا کنیم. به نظر من در نظر گرفتن حالتی تجریدی برای استفاده از این مفاهیم مناسب خواهد بود و توجه به توقعی که از جنبه تغییر در علم و کاربردهای آن داریم، حالتی کاملاً سالم است و انحرافی که در غرب اتفاق افتاده به الگوها و مکاتب خودشان مربوط است و به ما ربطی ندارد.

جنبه دیگر، بحث روش‌شناسی این تغییر است. غرب از طریق آزمون و خطا پیش رفته و آن را نمی‌توان محکوم کرد و گفت این بحث‌ها مربوط به سال ۱۹۷۰ است. خیر در آن زمان بیشتر به جنبه رشد در توسعه توجه داشته‌اند ولی عوامل دیگر را نادیده گرفتند. در زمانی دیگر

عقلانیت را به شکلی تعریف کردند زمان دیگری فقط مافع شخصی را دنبال می کردند، و الان مفاهیمی را مطرح می کنند که هم منافع فرد و هم منافع جامعه در آن لحاظ می شود و این نوعی روش شناسی است که نمی توان به آن ایراد گرفت.

انجام این تغییر بدون ایجاد شرایط لازم و تحول در جهان بینی انجام نمی شود، این تغییر بدون یک علم مکاشفه ای و طریقی انجام نمی شود.

این تغییر، فرآیندها، لوازم و بایسته هایی که دارد که در علم توسعه هم هست. علم توسعه هم مبتنی بر اینکه قواعد تکوینی و طبیعی را بشناسیم می تواند یک الگوی راهبردی را ارائه دهد. برای ما هم مهم است که روی یکسری اصول بدیهی تکیه کنیم. اسلام دینی واقع بینانه است. دینی است که متکی بر جهان بینی ای حقیقی است. مبانی شرعی اسلام مبتنی بر اصول تکوینی است. لذا جنبه های شرعی و حقوقی هم مبتنی بر یک شناخت واقع بینانه و حقیقی و فطری است؛ مانند اینکه اکل مال به باطل حرام است. یا لاضرر و لاضرار یا تبعیت نما، از اصل که اصولی بدیهی اند و هر فطرت سالمی می تواند آنها را درک کند. یا این مطلب که منابع عمومی متعلق به همه است، و کسی حق تصاحب آنها را ندارد. بنابراین در جریانی که عقلانی و قابل فهم است، می توان این شناخت را مبنی قرار داد و براساس آنها اصول بدیهی به وجود می آید که آنها را به عنوان موازین لازم الرعایه می شناسیم، که همان عدالت است. این شناخت با یک چارچوب دیگر هماهنگ می شود که بحث عدالت است. بعد از آن برای اینکه موازین را بتوانیم در جامعه پیاده کنیم، نقش هویت جمعی افراد مطرح می شود که اول به افراد هویت داده و بعد به جمع هویت داده می شود که در این مرحله «حکومت» و تأثیر آن در فرآیند تغییر مطرح می گردد، فلذا در قرآن کریم هم همین وضعیت هست و اگر وضع مطلوب را بخواهیم تجسم کنیم بدین صورت است که باید شناخت حقیقی داشته و به انسان جایگاه بدهیم و مجبوریم جایگاه و تأثیرگذاری انسان را مشخص کنیم و بعد موازین لازم الرعایه ای که مبنی قرار می گیرد مطرح خواهد بود. در قرآن کریم هم همین مبنی بدین صورت مطرح است که ان الله لا یغیر مبقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و یا این آیه که ذلک بان الله لم یکن مغیراً نعمته انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم که نشان می دهد حرکت از خود انسان شروع شده و یک حرکت اصلاحی با شناخت دادن به انسان است که مؤثر خواهد بود.

شناخت دادن به انسان می تواند تصمیم گیریهای او را جهت بدهد. برای تغییر دادن یک

پدیده باید اول آن را شناخت. برای اینکه آن را بشناسیم باید بررسی کنیم که تصمیمات چگونه شکل می‌گیرد. در این تصمیمات نگاه واقع بینانه این است که هم عوامل مادی و هم عوامل معنوی مؤثرند. اسلام، ابزارها و روش‌های مکملی را هم مطرح می‌کند که در نگاه‌های غربی وجود ندارد. در اسلام تأثیر مسائل معنوی بر تصمیمات بیشتر مطرح شده است. در اسلام ابزارهای دیگری مانند تزکیه، برکت و سایر عوامل معنوی هم مطرح است که به صورت جنبه‌های مکمل در اسلام مطرح شده است. ولی طرح این موارد به معنای نادیده انگاشتن تأثیر مسائل مادی نیست، که از کل تجربه‌ها و دستاوردها چشم پوشی شود.

اسلام سیستمی جامع‌تر و عقلایی‌تر مطرح می‌کند که حداکثر سازی را هم در این دنیا و هم در آن دنیا به انجام می‌رساند. بنابراین با تکیه بر دستاوردهایی که در غرب صورت گرفته و علم از طریق جنبه مکاشفه‌ای به دست آورده است و با توجه به ابزارهایی مکمل و متفاوتی که اسلام در اختیار ما قرار داده است، می‌توانیم فرآیند تغییر را سریع‌تر پیش ببریم ولی این امر مستلزم آن است که شفاف و روشن عمل کرده و جایگاه انسان و دولت را مشخص کنیم تا گرفتار تصمیم‌های سلیقه‌ای در این زمینه‌ها نشویم.

دکتر امیر محبیان: در اینجا با روش سقراطی اشکالاتی را که به ذهن می‌رسد طرح می‌کنم. در موضوع توسعه، مواردی مفروض گرفته می‌شود مانند این موارد که

- ۱- توسعه امری مثبت است؛ یعنی منفی نیست و مطلوب است؛ یعنی آن را می‌خواهیم، که معمولاً تحت عنوان پیشرفت ارزیابی می‌شود.
- ۲- معمولاً توسعه امری خلاف مدرنیزه شدن تلقی نمی‌شود.
- ۳- توسعه درون مدل ذهنی یا نظام معرفتی خوشبینانه (optimistic) قرار می‌گیرد.
- ۴- توسعه، اصولاً امری ممکن تلقی می‌شود، کسی که به دنبال توسعه می‌رود بدین معناست که آن را ممکن می‌داند.
- ۵- توسعه تا حدود زیادی با محافظه کاری (یعنی بقاء بر وضع موجود) یا (مطلوب دانستن وضع موجود تعارض دارد. توسعه با نگاه ارتجاعی (یا نگاه گذشته‌گرا) هم تعارض دارد.
- ۶- اصولاً توسعه نگاهی اصلاح طلبانه است که با نقد وضع موجود شروع می‌شود و معنای نقد وضع موجود در آن مستتر است.

سؤال اینجاست که آیا توسعه فی حد ذاته یا به نسبت آثار و نتایج مترتب بر آن امری مطلوب شمرده می‌شود یا خیر؟ من معتقدم قضاوت در اینجا امری مطلق نمی‌تواند باشد؛ بلکه امری نسبی است و بستگی به نتایج حاصله از آن دارد. در جوامع محافظه کار توسعه ممکن است موجب آشفتگی و آشوب ذهنی شود. در جوامع گذشته‌گرا ممکن است نوستالوژی گذشته را دامن بزند. به این دلیل که جوامع محافظه کار وضع موجود را مطلوب دانسته و در صورت نقد وضع موجود و حرکت به سمت وضع نامعلوم، به هم ریختگی نظام معرفتی ایجاد خواهد شد. در جامعه ایران نیز برخی از نشانگان این وضعیت مشخص است. اما سوالات دیگری نیز در مورد توسعه قابل طرح است:

- ۱- آیا در نظام معرفتی ما به پیش رفتن لزوماً به سوی خیر رفتن است؟
- ۲- آیا هر نوع پیش رفتنی خوب است؟
- ۳- آیا هر پس رفتنی بد است؟
- ۴- اگر توسعه را به معنای مشارکت (participation) در نظر بگیریم، آیا اصلاً مشارکت فی حد ذاته خیر است؟ یا جهت مشارکت از اصل آن مهم تر است. این آیه که تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان به دو نوع مشارکت با جهت های کاملاً متفاوت اشاره می کند. پس جهت مشارکت از اصل مشارکت مهم تر است.
- ۵- اگر توسعه را به معنای مشارکت گرفته و بهره وری و نتیجه را هم در آن دنبال کنیم، آیا لزوماً مشارکت بدین معناست که بر بهره وری خواهد افزود؟ این بدیهی بودن از کجا بدست آمده است؟ در حالیکه مثالهایی وجود دارد که نشان می دهد با افزودن بر مشارکت، بهره وری کاهش یافته است. مانند تقسیم صنایع بزرگ پس از انقلاب چین، که با خرد شدن صنایع بزرگ به صنایع کوچک، کار آمدی این صنایع از بین رفت.
- ۶- به عبارت دیگر مشارکت سودمند بهتر است یا مشارکت فی حد ذاته؟
- ۷- اگر مشارکت سودمند مهم است، مشارکت سودمند چه نوع مشارکتی است؟ سود چیست؟
- ۸- آیا سود همان خیر است؟ آیا سود ما در خیر ماست یا خیر ما در سود ماست؟
- ۹- اگر موضوع توسعه را جوامع انسانی بدانیم، آیا توسعه (با هر مفهومی) امری سعادت آفرین است؟ یعنی تلازمی بین سعادت و توسعه وجود دارد؟

۱۰- اگر حداقل سعادت، آرامش است، آیا توسعه لزوماً آرامش ایجاد می کند؟ بسیار گفته می شود توسعه راحتی ایجاد می کند و جوامع توسعه یافته راحت تر زندگی می کنند، اما آیا راحت تر زیستن به معنای آرام تر زیستن و آرامش داشتن است؟ یعنی بی دغدغه زندگی کردن است؟

۱۱- اگر توسعه راحتی آفرید ولی آرامش نیافرید، آیا مورد قبول است؟

بحث در مبنای معرفت شناسانه ای است که برخاسته از نوعی شکاکیت یقین آفرین باشد. بداهت بسیاری از مطالبی که توسط دوستان مطرح شد، در جایی اثبات نشده است. از موضوع فلسفی و روانشناسی که به مسأله نگاه کنیم این سوال مطرح است که چه کسی گفته است باید به دنبال توسعه باشیم؟

راهبر حال از تشکیکی که در بدیهیات می شود و به جای خود باید به آن پرداخت بگذریم، جای پای «ارزشها» در توسعه را در کجا باید جستجو کنیم. آیا نسبتی بین توسعه و ارزشها (به نحو کلی) مطرح هست؟ آقای مهندس نبوی؟

مهندس نبوی: یک نکته ی کلیدی در معنای توسعه (همانطور که آقای دکتر عیوضی و آقا دکتر عیوضلو اشاره کردند) وجود دارد که آن هم «تغییر» است. از نظر لغت envelop به معنای قشر و پوست است و develop به معنای پوست انداختن و از قشر بیرون آمدن است. در مورد توسعه به این تعاریف اشاره شده است: «توسعه حادثه ای است که باعث تغییر در جهت پیشرفت می شود»، یا «فرایند تغییر و تحول اجتماعی را توسعه می گویند». «تغییر و تحول جدید و بی سابقه را توسعه می گویند».

آمارتیا سن معتقد است «افزایش توانمندیها و بهبود استحقاق توسعه نام دارد» و نگاهی انسانی به توسعه داشته، در دایره المعارف انکار تا «رشد توأم با تغییرات ساختاری و تکنولوژیکی، توسعه نام گرفته است».

جرالد میر معتقد است «توسعه عبارتست از رشد به علاوه تحولات فنی و تحولات ارزشی و نهادی». به طور خلاصه در تعاریفی که از توسعه ارائه شده است، به نوعی به «تغییر» اشاره

شده است که اگر بخواهیم تعریف مشترکی پیدا کنیم، با توجه به صحبت‌های آقای دکتر لاریجانی و آقای دکتر عیوضی و آقای دکتر عیوضلو، ما هم در توسعه دنبال «تغییر» هستیم و بقاء بر وضع موجود را نمی‌پذیریم و معتقدیم که دائم باید در حال تغییر و تحول باشیم. ولی جهت این تغییر هم مهم است. چه تغییری باید ایجاد شود که توسعه قابل قبول نامیده شود؟ در اینجا بحث ارزشها مطرح می‌شود، بحث نظام ارزشی مطرح می‌شود و هرکس با دیدگاه خودش می‌گوید که چه اتفاقی باید در توسعه بیفتد. توسعه در اینجا ابعاد مختلفی یافته و بحث‌هایی مانند اینکه چه نگاهی به انسان داریم؟ جامعه توسعه یافته، چیست؟ حکومت توسعه یافته، کدام است؟ جهان توسعه یافته، چه جهانی است؟ مطرح می‌شود.

در جایی که حادثه‌ی «توسعه» باید اتفاق بیفتد بحث ارزش‌ها مطرح است و در ادبیات توسعه بسیار کار شده است. زمانی در غرب توسعه را به این می‌دانستند که دین را کنار بگذارند و حاکمیت ارزش‌های دینی را کنار بگذارند تا جامعه توسعه یافته حاصل شود ولی در ادبیات فعلی توسعه در غرب هم الزاماً نباید دین را کنار گذاشت تا توسعه حاصل شود. در دنیا هم توسعه را معادل منفک شدن از دین و سکولار شدن در نظر نمی‌گیرند و حق می‌دهند که هر جامعه‌ای ارزشهای خودش را در مسیر تغییر و تحولاتی که به سمت پیشرفت هست، در نظر بگیرد، منتهی فرض را بر این قرار می‌دهند که در توسعه حتماً تغییر و تحولاتی باید وجود داشته باشد، حال این تغییر و تحولات ممکن است ساختاری، فنی و یا ارزشی باشد.

با در نظر گرفتن این نکات شاید بتوان در تعریف توسعه اینطور اتفاق نظر کرد که توسعه، تغییر، تحول، دگرگونی و پوست انداختن است، از وضعیتی که داریم به وضعیتی که آن را مطلوب می‌دانیم. مطلوب را نیز حتماً باید با ارزشهای خودمان تعریف کنیم. اسلام نیز روی دو مورد تأکید دارد؛ اول حرکت و تغییر همیشگی که در فلسفه اسلامی قایل به حرکت جوهری یعنی یک حرکت دائمی است. و مورد دوم اینکه ما وضعیت مطلوب نیز داریم و نسبی‌گرا نیستیم، هر چند تمام جزئیات این وضعیت مطلوب روشن نشده است، ولی جامعه امام زمان (عج) که در روایات ما بیان شده، ترسیمی است از وضعیت مطلوب. در چنین جامعه‌ای عدالت مستقر شده و امنیت گسترش می‌یابد. شکوفایی علمی و اقتصادی و رشد مکارم اخلاقی و انسانی در حد اعلای خود است.

پس می‌توان گفت توسعه تغییر، تحول و پوست انداختن از وضعیت موجود به وضعیت

مطلوبی است که در آن با توجه به ارزشها، انسان و جامعه و روابط انسانی و اجتماعی توسعه یافته است. همانطور که آقای دکتر عیوضلو نیز اشاره کردند، باید واژه‌ای را از کلمه *development* تجرید کرد که همان تغییر و پوست انداختن است ولی در مورد ارزشها، غرب نیز پذیرفته است که ارزشهای هر جامعه‌ای بر آن حاکم باشد. با توجه به بحث‌های آقای دکتر لاریجانی می‌توان نکاتی را هم بر این تعریف افزود که توسعه علاوه بر اینکه تغییر و پوست انداختن از وضع موجود به سمت وضع مطلوب (با توجه به ارزشها) است، استراتژی مشخص نیز داشته و از روش‌های کارآمد و ابزارهای مشروع و بسیج همه امکانات نیز استفاده می‌کند. تصور می‌کنم این تعریف یک جمع‌بندی از فرمایشات دوستان تا اینجا بوده باشد.

دکتر لاریجانی: مفهوم توسعه در ادبیات عمومی ما وارد شده است و تا اینجا مشکلی وجود ندارد چون مفاهیم دیگری نیز بدین صورت وجود دارند. سیاستمداران ما به تدریج متوجه شدند که توسعه کاری بسیار مهم و حساس است و از آن مهمتر اینکه نسخه‌هایی که برای توسعه ارائه می‌شود، ما را نگران می‌کند. کسانی که به دنبال توسعه‌اند به عنوان مثال معتقدند که باید تولید را بالا برد و یا اینکه بدون سرمایه‌گذاری توسعه امکان ندارد، سرمایه هم از خلأ ایجاد نمی‌شود و باید از بیرون کشور جذب شود و برای جذب سرمایه نتیجه می‌گیرند که هم باید با آمریکا دوست شد هم با اروپا. یکی از اشتباهاتی که در ارتباط با اروپا از طرف برخی سیاستمداران بیان شد این بود که باید به یک بسته (package) کامل در ارتباط با اروپا برسیم و مسائل حقوقی بشر را در کنار همه دیگر مسایل حل کنیم، وقتی که سؤال می‌شود که چرا چنین کاری را انجام داده‌اید؟ جواب می‌دهند ما می‌خواهیم توسعه پیدا کنیم، مالزی و ژاپن و... کشورهای توسعه یافته خوبی هستند. این مسائل که بررسی می‌شود، معلوم می‌گردد که ما به عنوان مسلمان سنتی (یعنی اسلام مبتنی بر سنت) با این برداشت مشکل داریم. فلذا دغدغه ایجاد شده و به دنبال باز کردن این بسته می‌رویم. یعنی ضرورت ایجاد می‌کند که این مفهوم شکافته شده و شناسایی شود ولی اگر این ضرورت نبود، نیازی به انجام این کار نداشتیم، کما اینکه مفاهیم بسیار دیگری هستند که ما نیازی به بررسی آنها داریم.

نکته دوم اینکه؛ ارسطو در حکمت اولی می‌گوید دو چیز از تأسیسات مهم سقراط در منطق است. ۱- تئوری تعاریف ۲- استقراء، چنین چیزی در مورد سقراط عجیب است چون تئوری تعاریف از زمان اقلیدوس بوده است و استقراء را هم ارسطو از قول آناگزاغوراث نقل کرده

است.

نکته در این است که روش سقراط بدین صورت بوده است که هنگامی که با مفاهیمی مشکل پیدا می‌کرده است، مفهوم را اوراق می‌کرده است تا بفهمد که درون آن چیست؟ برای اوراق کردن هم مقداری با ضد آن کار می‌کرده است. مثلاً همه ما معتقدیم که توسعه نیافتگی یا عقب افتادگی بد دردی است، همه بزرگان هم این را تأیید می‌کنند. این نقطه شروع و جای پای محکمی است که عقب افتادگی درد بدی است. وقتی که سؤال می‌شود عقب افتادگی چیست؟ گفته می‌شود که کشورهای مختلف را ببیند. مرحوم بازرگان در جایی گفته بود چرا روی جامعه اسلامی این قدر فشار می‌آورید؟ اگر در کشور سوئیس شراب و زنا متوقف شود، توسعه اسلامی پیدا کرده است، چون کشور سوئیس کشور مرتب و منظمی است. پس معلوم می‌شود که از این دیدگاه کشورهایی که مردمان مرتب و ماشین‌های شیک دارد توسعه یافته‌اند. از اینجا باید شروع به شک کرده و سئوالاتی نقضی را مطرح کنیم. بحث من نوعی پرده برداری از مفهومی بود که با آن مشکل پیدا کرده‌ایم. چون دین خودمان را که بخاطر اتومبیل‌های جدید پیدا نکرده‌ایم پس اگر روزی دین ما با این کارها مشکل پیدا کرد، بر خورد با این مفهوم مشکل است. حال باید این مورد را واکاوی کنیم. مثال نقضی که زدم از روش سقراط است. اگر یک شیخ عرب را در دفتر کار مدرن و با تلفن و ماشین کاملاً جدید در نظر بگیریم، صحبت‌هایش نشان می‌دهد که آدم پیشرفته‌ای نیست. از اینجا می‌فهمیم که عقب افتادگی یا پیشرفت را باید از خود آدم‌ها شروع کنیم، قیافه آدم‌ها هم که در این رابطه مهم نیست، پس اعمال هستند که مهم‌اند. این کار روشی است برای رسیدن به مفهومی که نهایت (End) کار توسعه است.

نهایتاً این است که این تعریف کردن کار غلطی است، در مورد مفهومی که در روش با تعریف نیست. نکته‌ای که ارسطو گفت این بود که مفاهیم constructive باشد مانند ریاضیات، می‌توان آن را ساخت و پیش برد در حالی که زبان عربی مانند یک رودخانه است. اینطور نیست که کسی در جایی آن را تعریف کرده باشد، چه بسا در ذهن بشر جاسازی شده بوده است فلذا باید جایی از رودخانه را ببریم (cut) و آن را واکاوی کنیم و درون آن را بدست آوریم. در این مسیر باید مقدمه‌ای داشته باشیم، تغییری که مطرح شد یکی از مته‌هایی است که مورد نیاز است، مته دیگر مسأله عمل پیشرفته است.

نتیجه این بحث این است که برخی از سئوالات آقای محببیان را می‌توانیم پاسخ دهیم. مثلاً این سؤال که آیا مشارکت participation ملاک توسعه هست یا خیر؟ پاسخ این سؤال به این بر می‌گردد که در کدامیک از اعمال جمعی ما، مشارکت جای می‌گیرد؟ اگر جای نگرفت لزوماً بدین معنا نیست که کشوری که مشارکت بالا دارد خوب است. مثلاً بهترین دموکراسی‌ها در تاریخ دموکراسی، دموکراسی دوران پریکلس در یونان است، که دموکراسی موضوعی بوده و برای انجام کارها، در میدان جمع می‌شده‌اند ولی بعداً معلوم شد که خیلی احمقانه است. پس مشارکت باید با ملاک و ضابطه عقلانیت هماهنگ باشد. نکته دوم اینکه وضع مطلوب از زاویه‌ای خیلی خطرناک است. چون حقیقتاً نمی‌دانیم که مطلوب چه فرم‌های پیچیده‌ای دارد. اینطور ساده نیست. چند مثال در این مورد عرض می‌کنم.

ما در اسلام امر به معروف و نهی از منکر را داریم که با تمام اسناد حقوق بشر در تعارض است و خلاف حقوق بشر است. منتهی اجازه بدهید ما در جامعه امر به معروف و نهی از منکر را انجام بدهیم. شاید خودمان نتوانیم تصور کنیم که چه اتفاقی خواهد افتاد، شاید همان چیزی بشود که باید بشود. ما در این زمینه باید اصولگرا باشیم، یعنی احکامی را که اصولی هست انجام بدهیم، این کار ساختارهای مناسب را ایجاد می‌کند. شاید روابط اجتماعی در این صورت به شکل خیلی عجیبی در بیاید ولی همان توسعه یافتگی ما است. در حالیکه اگر امروز فکر کنیم نتوانیم تشخیص دهیم که جامعه توسعه یافته چه جامعه‌ای است چون ما محدود در تجربیات قبلی خویش هستیم.

اگر همین امر به معروف و نهی از منکر را به خوبی اجرا کنیم، مدرن‌ترین جوامع پیدا می‌شود، که الان نمی‌توانیم آن را تصور کنیم؛ مثلاً مفهوم خاصی از امنیت. اینکه ما بخواهیم از حال به سمت مطلوب برویم، کمی مشکل دارد معتقدم با عصایی که در جایی محکم گذشته می‌شود، باید برویم.

ما باید اعمالمان را درست کنیم، نگران نباشیم که کجا خواهیم رفت، عمل را خوب انجام داده و یاد بگیریم که چگونه آنها را به بهترین نحو انجام دهیم که ۴ ضابطه را در مورد درست بودن اعمال مطرح کردم.

اما جنابعالی در مورد توسعه‌ی عمل فردی به جمعی، توضیح کاملی

ندادید...

دکتر لاریجانی: استناد عمل هم به فرد داده می‌شود و هم به جمع، که به آن تجمعات عامل گفته می‌شود. باید عمل فردی را به اجزای مقومش تجزیه کرد که ۴ جزء می‌باشد؛ این راهی است که در مفاهیم مختلف بکار می‌بریم. ما باید نوعی پرده‌برداری از مفهوم توسعه داشته باشیم تا به اشتباه نیفتیم و اتفاقاً شاید مفهوم درست توسعه را کشف کنیم. اینکه مطلوب محور باشیم و آخر کار را در نظر بگیریم مناسب نیست و باید مسیر محور باشیم. تعاریفی را که دوستان در مورد توسعه ارائه کردند، هیچکدام غلط نیست.

اما نسبت آن با زمان...

دکتر عیوضی: تأکید دارم که خود مفهوم توسعه در گذر زمان توسعه پیدا کرده است. تعریفی که الان از توسعه وجود دارد با تعاریف دهه قبل فرق دارد، و تعاریف اقتصاد محور به نگاههای دیگری تبدیل شده است. مثلاً مایکل توآدور و دیگران اصلاً تعریف اقتصادی از توسعه را قبول ندارند. این نکته من را به تعریفی جهت داد که از توسعه دارم و تغییر در آن محوریت دارد. توسعه طیفی از تغییرات به هم پیوسته در جهت تأمین نیازهای متنوع بشر است. که باید تغییرات را در نظر داشته باشیم، نه تغییر را. بحث دیگر اینکه برای تعریفی که ارائه می‌کنیم باید محک ارزیابی هم داشته باشیم.

دکتر لاریجانی: تغییرات به هم پیوسته، می‌تواند شامل مواردی که ما را ناراحت می‌کند، نباشد. به عنوان مثال بطور متصل و پیوسته ابتدا باید سرمایه خارجی جذب شود. سرمایه را نترسانیم، و علی‌الاصول دخالت حکومت در خیلی از امور باید محدود شود، و... تمام این موارد دعوت می‌کند که تغییرات پیوسته باشد ولی درد ما را دوا نمی‌کند. نگرانی ما از همین تغییرات است.

دکتر عیوضی: تغییرات پیوسته در حوزه اقتصاد و مسائل مربوط به شاخص‌های اقتصادی است ولی در قالب آن توسعه سیاسی، توسعه اجتماعی، توسعه فرهنگی هم جزء تغییرات پیوسته است، که بصورت جمعی لحاظ می‌شوند. هر کدام از این‌ها هم مانند توسعه اقتصادی زیر

شاخه‌های خاص خودشان را دارند. مثلاً توسعه سیاسی، مشارکت را دارد. محک ارزیابی توسعه چیست؟ چگونه بفهمیم که به توسعه نائل شده‌ایم یا خیر؟ مسلمانان پیش از تحولاتی که در غرب رخ داده است، مسیر توسعه، تحول و پیشرفت را طی کرده‌اند. تحلیل از آن فرآیند چیست؟

نکته دیگر اینکه برای تبیین توسعه باید بصورت مسأله محور وارد حوزه مطالعه شویم. چرا که پایه تغییر هم مسأله است. یعنی در جامعه‌شناسی پایه تغییر اول اتفاق می‌افتد، مسأله اجتماعی به یک تغییر تبدیل می‌شود، نتیجه تغییر یا آسیب است یا فرصت. فرصت رشد و تکامل و... است.

نکته دیگر هم در مورد وضع مطلوب است اعتقاد بنده این است که در نگرش دینی، وضع مطلوب ثابتی نداریم. چون تعریف ما از انسان، تعریفی است که انسان را در مسیر رشد و تغییر و تکامل نامحدودی نشان می‌دهد، لذا روند توسعه و پیشرفت هم در موضوع ما که انسان است ادامه دارد. بحث وضع مطلوب و ثابت در توسعه را باید با نگاهی نقادانه نگریم. («وَأَعْبُدْ رَبُّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»).

توسعه مستلزم تغییر و حرکت به سمت مطلوب است و وضع موجود را قبول نداریم. در بیان وضعیت مطلوب، نخواستیم دقیقاً آن را ترسیم کنیم، بلکه اهدافی را در آن مشخص کرده‌ایم، جناب آقای لاریجانی، حضرت‌عالی دومین ویژگی عمل پیشرفته را که بحث کردیم، صحبت از یک **grand design** داشتید که یک چارچوب هدف‌دار باید داشته باشیم، پس هدف‌داری با آرمان در مغایرت نیست، برنامه و استراتژی مشخص هم باید داشته باشیم، بعد هم امکانات را بسیج کنیم که به آن هدف برسیم، این تعریف هم مغایر با این موارد نیست، یعنی در مفهوم توسعه قائل به تغییر و حرکت هستیم به سمت اهدافی که در آن استراتژی مشخص هم داریم، برنامه مشخص هم داریم، بسیج امکانات هم می‌کنیم، از ابزار هم بطور مشروع استفاده می‌کنیم، آیا شما در صدد تجدید نظر در این موارد بوده‌اید؟

دکتر لاریجانی: خیر، اهداف کلان ما هم مربوط به وظایف ما است...

اهداف را از آرمان‌ها و تعریف توسعه بدست می‌آوریم. مثلاً از مشخصات جامعه امام‌زمانی (عج) می‌گیریم که دارای آرمان‌هایی است...

دکتر خوش‌چهره: طبق فرموده‌ی دکتر لاریجانی باید عمل خود را درست کنیم و درست کردن عمل هم به معیارهای تشخیص عمل درست برمی‌گردد. که قضاوت‌های ارزشی یا وضعیت مطلوب مطرح می‌شود. آیا به نظر شما (جناب دکتر لاریجانی) این موارد قابل جمع نیست؟
دکتر لاریجانی: من به ۴ ضابطه اشاره کردم. مثلاً عمل را درست کنیم. اولاً بررسی کنیم که آیا تصویر واقع‌بینانه‌ای از وضع موجود داریم یا خیر؟ دوم اینکه عمل ما باید مورد توجه غایات قصوائی باشد که نهایتاً از تفکر ما بدست می‌آید. مانند اینکه ما در عمل اسلامی رضای خدا را می‌خواهیم بدست بیاوریم که نوعی جهت‌داری است و در اعمال ریز هم ریز می‌شود.
نکته دیگر اینکه کارهای بزرگ به قدم‌های کوچک احتیاج دارد برای روزمره هم باید نقشه داشته باشیم. امکانات هم مهم است و عمل درست، امکانات را هدر نمی‌دهد.

بعنوان محک برای اینکه ببینیم دولت در جایی درست کار کرده است یا نه، اول باید ببینیم وضعیت خودش را درست تشخیص داده یا نه؟ دوم اینکه غایتی را که به سمت آن می‌رفته چه چیزی بوده است؟ ثالثاً برنامه عمل آن چه بوده است؟ آیا از نیروها و امکانات خوب استفاده کرده است؟ این موارد یک میزبانه است. ما برای اینکه خوب شویم باید کارهایمان را خوب کنیم و برای اینکه کارهایمان را خوب کنیم باید میزبانه داشته باشیم و این موارد قابل بسط است به تئوریهای مختلف.

دکتر خوش‌چهره: اگر بخواهیم وضع مطلوب را از دید دولت و حکومت ببینیم، بحث منافع ملی در سخنانشان مطرح می‌شود که حرکت‌های خویش را عموماً با بحث منافع ملی توجیه می‌کنند. منافع ملی خودش به اهداف تعیین‌کننده منافع ملی باز می‌گردد، که این اهداف را اصطلاحاً N.S.O هم می‌نامند که شامل سه قلمرو است. ترکیب موزون این سه قلمرو متناسب با شرایط، سرعت تحولات بیرونی، تغییرات و... تنظیم می‌شود. دیگری قلمروهای امنیت است. رفاه و بهبود هم قلمرو دیگر این اهداف است که بیشتر با ملاحظات اقتصادی

است. قلمرو سوم قلمروهای ارزشی است که هر حکومت با توجه به معیارهای ارزشی خویش، وضع مطلوب را تعریف می کند. مثلاً در فضای جنگ سرد، مقابله با کمونیسم یک فعالیت ارزشی بود، این موارد با توجه به شرایط مختلف، تعاریف جدیدی را پیش می آورد. من تصور می کنم باید مفاهیم پایه ای را یک بار دیگر بازبینی کنیم. در عملگرایی و عمل درست بلافاصله سؤال می شود که مگر شما می توانید روابط بین الملل را در نظر بگیرید؟ سرعت تحولات جهانی را در نظر بگیرید؟

دکتر لاریجانی: فرض کنید در کشور ما هنگامیکه تصمیمی اتخاذ می گردد خیلی به نظر کارشناسان توجه نمی شود. که تصویری واقعی از وضع موجود ایجاد گردد. چیزی که برای عده ای از حکام خوب به نظر بیاید، قابل پیگیری خواهد بود. توسعه را باید شرایطی دید که در آن رشد کرد، بجای اینکه تمرکز کنیم در آخر چه خواهد شد، اجازه بدهیم که شکوفا بشویم.

راهبر می توانیم همین مورد را جزء اهداف قرار دهیم، عده ای آزادی انسان را در حد لجام گسیختگی هدف قرارداده اند، عده ای هم مانند کمونیست ها، عدالت را با عنوان برابری یک ارزش گرفته اند و به آزادی کاری ندارند. در حالیکه می توانیم همین را هم به عنوان هدف تعریف کنیم.

دکتر لاریجانی: اگر غیر قابل تغییر (fix) نکنیم، اشکالی ندارد. مهندس نبوی: اسلام روی روابط خیلی حرف دارد، در مورد رابطه ی انسان با خودش، رابطه ی انسان با خدا، روابط انسان با نهادهای اجتماعی و حکومت در اسلام بحث های زیادی شده است. یکی از اهداف مهم ما اصلاح روابط اجتماعی است. اگر بخواهم سیاست را در قرآن تعریف کنیم، یعنی رهبری روابط اجتماعی.

دکتر لاریجانی: ظاهراً راه های چنین توسعه ای بسته است چون برخی نمی گذارند ما مسلمانی زندگی کنیم. اگر قصاص انجام شود، می گویند شکنجه است. اگر امر به معروف و نهی از منکر انجام شود، دخالت در امور فردی معرفی می شود.

آقای دکتر علی اکبری، جنابعالی در کوشش برای ادراک مفهوم توسعه، چه مقدماتی را قائل هستید؟

حجت الاسلام والمسلمین دکتر علی اکبری: اجازه بدهید بنده وارد فضای بحث‌های مطرح شده توسط دوستان نشده و مطالبی را که به نظرم در برخورد با پدیده‌ای به نام توسعه از منظر اسلامی می‌توان گفت، بیان کنم. این بحث مقدماتی هم نیاز دارد که از آنها صرف‌نظر می‌کنم. اما ارائه تعریف مورد اجماع به چند دلیل مشکل است:

اولاً: در مورد توسعه تعاریف فراوان و پراکنده‌ای ارائه شده است که جمع‌بندی آنها واقعاً مشکل است.

ثانیاً: غرب هم بعد از ۲۰۰ سال یک تعریف مورد وفاق و اجماعی ندارد.

ثالثاً: پیچیدگی این موضوع به این دلیل که هم ارزشی است و هم چند بعدی است، بسیار زیاد است و هم ارتباط مفهومی با مفاهیم دیگری دارد که کار را بسیار سخت کرده است.

رابعاً: توسعه با توجه به قیودی که پیدا می‌کند نیز بسیار متعدد می‌شود، توسعه درونزا، برونزا، توسعه دین محور، توسعه اخلاق محور، توسعه انسانی و... تحولاتی که در مفهوم توسعه هم شده است، داستان ویژه خویش را دارد. به علاوه انگیزه‌های طرح این مفاهیم و مقاصد پشت پرده و مراکز خاص مطالعاتی که در جهت شکل‌دهی ذهنیت‌ها، جهت‌دهی کرده‌اند و اصول مبانی‌ای که هر کدام از این تعاریف بر پایه آنها شکل گرفته است، و پیامدهایی که بعداً ایجاد شده و برخی هم از آن‌ها گریزانند را هم نباید از نظر دور داشت. اما در هر صورت پدیده‌ای است که باید تعریفی از آن داشته باشیم. حداقل سند چشم‌انداز بیان می‌کند که ایران در بیست سال آینده کشوری است توسعه یافته، مفروضاتی هم داریم که وارد آنها نمی‌شویم، مانند اینکه اسلام دینی برترساز است. «انتم الاعلون ان کنتم تعلمون»... اسلام بر کسب قدرت تأکید دارد: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه. بحث علم و دانش و سیطره بر طبیعت هم در اسلام مورد تأکید است. آبادانی و پیشرفت و عمران (خصوصاً عمران زمین) مطرح شده: «هو انشاءکم من الارض و استعمر کم فیها»

در مورد کار و تلاش هم که در توسعه مطرح است، اسلام موضع دارد و از نقاط مقابل آنها مانند سستی و ضعف و تنبلی به شدت پرهیز دارد. می توان اجمالاً گفت اسلام روی فقرزدایی و تحصیل ثروت به منظور انفاق و حل مشکلات مردم اسلام بطور قاطع تأکید دارد. جامعه را دائماً در حال رشد و توسعه و شکوفایی و همراه با استقلال می طلبد. در بحث مشارکت هم در اداره زندگی و هم در تعیین سرنوشت نظر مثبت دارد که: «امرهم شوری بینهم» در مورد اینکه اموال و ثروت نباید راكد باشد و باید تداول داشته باشد و «لئلا يكون دولة بين الأغنياء منكم» اساساً دنبال این است که وضعیت الگویی و اسوه‌ای برای بقیه داشته باشد: «كذلك جعلناكم أمتاً وسطاً لتكونوا شهداء على الناس» از جمله مواردی که قبل از ورود به بحث باید به آن توجه کرد؛ هدف است. اسلام در مورد اهداف بلندمدت، میان مدت و کوتاه مدت تصریحاتی دارد و هدفمندی را در کارها دیده است.

در توسعه‌ای هم که امروز مطرح است، ما به دنبال توسعه‌ای آگاهانه، حساب شده و مدیریت شده هستیم، در حالیکه بخش وسیعی از توسعه‌ای که در زندگی بشر اتفاق افتاده بطور طبیعی و مدیریت نشده بوجود آمده است. نگاه به انسان و هدف زندگی انسان هم مباحثی است که در اسلام بصورت اساسی مورد بررسی قرار گرفته است که وارد آنها نمی شوم. اگر آن عبودیت را در اسلام بپذیریم که العبودیه جوهره کنهها الربوبیه، جهت گیریها را مشخص می کند. یا این که این آیه که «و ابتغ فی ما آتک الله الدار الاخره و لا تنس نصیبک من الدنیا» و یا این آیه که «و من الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و ما له فی الاخره من خلاق و من الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه» که حرفهایی اساسی در رسیدن به تعریف توسعه از نظر اسلام است.

کسانی که سعی کرده‌اند در دایره اسلام دست به تعریف توسعه بزنند چنین عباراتی داشته‌اند:

- رشد اقتصادی همراه با عدالت اجتماعی.
- توسعه یعنی اخلاق و توسعه مذهب به گونه‌ای که توسعه اقتصادی را هم دربرداشته باشد.
- رشد مستمر اقتصادی همراه با تحکیم پایه‌های معنوی و مادی.
- رشد اقتصادی در صورتی که به تخریب محیط زیست مادی و معنوی منجر نشود و

- آحاد جامعه از دستاوردهای آن بهره‌مند شوند.
- تحولات کمی و کیفی در ابعاد اجتماعی- اقتصادی و فرهنگی جامعه به نحوی که تعالی و کمال انسان در آنها تضمین شود.
 - وضعیتی که انسان در آن به گونه‌ای تربیت شود که با تسلط بر تکنولوژی و استفاده بهینه از منابع، توان برنامه‌ریزی برای رفاه جامعه را داشته باشد و زمینه نیل به کمالات را برای همه فراهم کند.
 - توسعه دینی یعنی فرایند بهره‌برداری بهینه از تمام نعمتهای خداداد در راستای تحول الهی انسان، جامعه و تاریخ
 - توسعه اسلامی فرایند تحول بلندمدت و همه جانبه و ساختاری و کیفی درون یک نظام اجتماعی فرهنگی بنام جامعه است که نیازهای واقعی رو به گسترش جمعیت را با روش عقلانی و در چارچوب اهداف و احکام اسلام تا حدی که امکان دارد برآورده کند.
 - توسعه دین محور یعنی دگرگونی فردی و اجتماعی به عنوان یک وظیفه دینی در رابطه انسان با همه موجودات با بهره‌گیری از راهکارهای تعیین شده از سوی دین و همچنین جدیدترین یافته‌های دانش بشری در مسیر دستیابی به ویژگیهای فرد و جامعه آرمانی که در متون دینی تعریف شده است.
- این موارد برخی از تلاش‌هایی است که در جهت تعریف توسعه از نظر اسلام ارائه شده است. با توجه به این مقدمات جمع‌بندی من این است که تمام این تعاریف چه خارج از نگاه اسلام و چه داخل آن انجام شده است، در ۴ دسته قابل تقسیم است و اگر همین را بازکاوی کنیم، به فهمیدن اینکه دنبال چه چیزی هستیم کمک خواهد کرد.
- ۱- یک دسته از این تعاریف ناظر به فرآیند شکل‌گیری توسعه هستند.
 - ۲- دسته دوم تعاریف ناظر به اهداف توسعه هستند و آثار و پیامدهای توسعه را بیشتر ذکر کرده‌اند. میردال معتقد است توسعه به معنای ارتقای مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر یا انسانی‌تر است.
- بلک نیز می‌گوید: توسعه به معنای دستیابی به شماری از آرمان‌های نوسازی از جمله افزایش بهره‌وری، برابرسازی اقتصادی، معرفت مدرن، بهبود نگرش‌ها و نهادهای

پیشرفته و ایجاد نظام عقلانی و هماهنگ به منظور سیاستگذاری می‌باشد که می‌تواند برخی از اوضاع نامطلوب را در نظام‌های اجتماعی توسعه نیافته برطرف کند.

۳- دسته سوم تعاریفی هستند که شکل‌گیری آنها براساس نظریه‌های اجتماعی و خصوصاً نظریه‌های اقتصادی ویژه‌ای بوده است، یعنی از یک نظریه خاص اقتصادی یا اجتماعی این تعاریف بدست آمده‌اند. الگوهای مختلفی در این زمینه معرفی شده است مانند الگوی هسته‌ی در حال گسترش سرمایه‌داری، الگوی ساختارگرا، الگوی نیازهای اساسی، الگوی مائوئیسم، الگوی نئوکلاسیک و نظریه‌های که بعد از دهه ۱۹۴۰ مرتب در زمینه اقتصاد توسعه شکل گرفته و در امریکای لاتین و اروپایی غربی و امریکای شمالی و چین و سایر کشورها متناسب با تحولات و تجربه توسعه در هر کدام این تعاریف هم ارائه شده‌اند. البته در این تعاریف هم تحولاتی رخ داده و مورد نقد و اصلاح واقع شده‌اند.

۴- گروه چهارم تعاریف، تعاریفی هستند که ناظر به رویکردهای شکل گرفته در نظر اندیشمندان بوده‌اند. دسته سوم و دسته چهارم البته ممکن است تداخلی با دسته اول و دوم نیز داشته باشد. همانطور که مستحضرید برخی معتقدند که سر منشأ توسعه، تفاوت در دسترسی ملت‌ها به مواهب طبیعی بوده است. برخی نیز خواسته‌های جغرافیایی خویش را مطرح می‌کنند. برخی نیز تفاوت‌های نژادی و قومی را مورد تأکید قرار می‌دهند. برخی نیز تفاوت‌های ارزشی و فرهنگی و پیشینه تاریخی آنها را در این زمینه طرح می‌کنند. برخی نیز نظام سیاسی و حاکمیت را در شکل‌گیری توسعه مورد توجه قرار داده‌اند.

با این آنالیزی که از تعاریف توسعه می‌شود ارائه یک تعریف از توسعه از دید اسلام برای همه اینها، هم انحرافی است، هم غلط است و هم ناروا، از طرفی امکان پذیر هم نیست. هر کدام از این تعاریف، مبانی و زمینه‌های شکل‌گیری خاص خود را دارند که باید بدست آورد و بعد از آن اگر بخواهیم از اسلام تعیین موضعی بکنیم، متناسب با این موارد و در مقابل هر یک از اینها، این کار صورت بگیرد، و این کاری بسیار گسترده است.

این کار اجمالاً ائتلاف وقت است مگر اینکه در مقام پاسخگویی یا اعلام موضع باشیم، صرفنظر از همه اینها، اصل تحول در اسلام پذیرفته شده است. «یا ایها الانسان اُنک کادح الی ربک

کدحاً فَمَلَأَ قِيَاهُ». اصل حیات بشری «و لا تنس نصیبک من الدنیا» و... نشان می‌دهد که اسلام اجمالاً گذشته از این بحث‌ها خودش بصورت منفرد حرف‌هایی دارد که به نظر من سه تعریف را می‌توان ارائه داد؛ هر سه تعریف می‌تواند به لحاظی درست باشد. در این تعاریف دیده شد که علی‌رغم اینکه تجربی کار شده، این همه اختلاف وجود دارد، شاید این تعاریف بلوغ کامل را نداشته باشد ولی اجمالاً می‌تواند جواب این مقطع را ارائه کند. روی یکی از این سه تعریف اصرار دارم و می‌توانم ثابت کنم این تعریف همان چیزی است که اسلام به ما گفته و می‌تواند پارادایم موردنظر ما را شکل بدهد.

۱- آیه شریفه هو انشاکم فی الارض و استعمرکم فیها؛ خدا شما را در زمین خلق کرد و از شما عمران و آبادانی زمین را خواست. این آیه را به دلیل برداشت‌های غلطی که شده است، توصیه نمی‌کنم.

استعمار الارض بالانسان، انسان خلیفه خداست در زمین برای آبادانی زمین. در این آیه بحث‌های زیادی وجود دارد مانند اینکه چرا خداوند زمین را آفرید و چرا انسان را بدنبال آبادانی زمین گماشت؟ نکته جالب آیه مذکور این است که استعمر به انشاء عطف شده است به نحوه استعمار و آبادانی زمین متناسب با ایجاد و خلقت و طبیعت انسان در زمین بوده و این تعریف، تعریف ناظر به فرآیند است. نوع نگاه به انسان که مخلوق حق است و در زمین شکل گرفته و باید بعد زمینی داشته باشد، فلسفه آفرینش او، هدفداری خلقت او، مبدأ فاعلی خلقت او، کیفیت آفرینش که کمک شایانی در فهم مراحل خلقت انسان در زمین می‌نماید، مسؤولیت تکلیف الهی او، پیوستگی و ترتب عمران زمین توسط انسان به آفرینش او و ملاحظاتی از این دست مانند آیاتی که به کمک گرفته می‌شود: «خلق لکم ما فی الارض جمیعاً - سخر لکم ما فی السموات و الارض» تا معلوم شود استعمار الارض بالانسان یعنی چه.

گمان من این است که تمام تعاریفی که از توسعه شده است از قبیل تعلیم و تربیت و آزادی و امنیت و مشارکت و... تا کرامت انسانی در این تعریف هست. نزدیک به این تعریف، تعریفی از حضرت امیر (ع) است که توسعه را برای حکومت بدین صورت روشن کرده است که: جباية خراجها و جهاد عدوها و استصلاح اهلها و عمارة بلادها. که به مواردی مانند سامان دادن درآمدها و جمع‌آوری مالیات‌ها و رشد جهاد با دشمنان و صیانت و پاسداری، ایجاد

امنیت و عزت، تربیت و اصلاح و به صلاح رسانیدن مردم، آبادانی و رشد و پیشرفت و... اشاره دارد.

۲- تعریف دوم که دقیق تر و قطعی تر و مطمئن تر است، واژه حیات طیبه است. این واژه در قرآن به معنای نظام و زندگی وقتی که همه خوبیها و آنچه که انسان بدان علاقمند است و سعادت انسان را در زمین تأمین می کند می باشد. در نظر قرآن وقتی ایمان و عمل صالح باشد، حیاتی شکل می گیرد که همان حیات موردپسند مردم است و همه خوبیها و برکات دنیوی و اخروی را در آن دارد. آیه می فرماید:

«من عمل صالحاً من ذکر أو أنثى و هو مؤمن فلنجزيه حياه طيبه و لنجزين أجرهم» و یا در آیه دیگر می فرماید: «الذين آمنوا و عملوا الصالحات طوبى لهم و حسن مآب»

حیات طیبه در این دنیا است. چون در آیه اول دادن اجر افراد صالح و در آیه دوم حسن مآب اشاره به آخرت دارند. پس قسمت اول آیات اشاره به همین دنیا دارند. اگر واژه طیبه که به معنای دلچسبی، پاکیزگی، سالم و مفید بودن و پاکی مادی و معنوی و خالی از عیب و نقص بودن و طاهر بودن می باشد را در نظر بگیریم، معمولاً در قرآن وصف چه چیزهایی قرار گرفته است. مسکن طیبه، بلده طیبه، البلد الطیب، ریح طیب، ذریه طیبه، طیبات ما رزقناکم، کلمه طیبه، یعنی دقیقاً وصف تمام چیزهایی که در حیات دنیوی ما به کار می رود قرار گرفته است و این نکته الهام بخش است. یا در روایات حیات طیبه به قناعت تفسیر شده است. و یا در دعا آمده است که «واجعلنی ممن أطلت عمره و حسنت عمله و أتممت علیه نعمتک و رضیت عنه و احييته حياه طيبه في ادم السرور و اسبق الكرامه و اتم العيش»، یعنی دقیقاً خصوصياتی که ما در توسعه به عنوان گمشده دنبال می کنیم در اینجا ذکر شده است.

ضمناً آیه دیگری می فرماید: «استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم»، که این حیات همان حیاتی است که قرآن گفته است. مرحوم شهید صدر هم روی این نکته تأکید دارند. حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری هم این عبارت را دارند که ما دنبال حیات طیبه هستیم. یعنی این عبارت ادبیاتی بومی و آشنا و شناخته شده با تمام شاخصه های استخراج شده است که مضامین بلندی دارد. در چشم انداز ایران ۱۴۰۰ هم مقام معظم رهبری که صحبت می کردند، بحث حیات طیبه را بسیار مطرح می کردند، در مقابل نگاه تمدن اسلامی که بیشتر

نگاه به پوسته و ظاهر بوده است، حیات طیبه، درون و نرم افزار آن چیزی است که ما می‌خواهیم. حیات طیبه هدف وسیله نما است. هدفی است که به نوعی جهت را هم روشن می‌کند.

۳- تعریف سوم از نظر اسلام در مقابل تعاریفی که دیگران دارند و صرفنظر از این که این تعریف غلط‌انداز و انحرافی بوده و شکنندگی‌ها و لغزش‌هایی که ممکن است ایجاد کند، می‌توان گفت: تحولاتی کمی و کیفی فردی و اجتماعی است که شکل‌گیری آن:

اولاً: ارادی (بعنوان یک وظیفه و تکلیف دینی)،

ثانیاً: در همه ابعاد (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی)

ثالثاً: در رابطه با همه موجودات (انسان با دیگر انسان‌ها و انسان با خدا)

رابعاً: با هدف استعلا و تعالی و تکامل بشر و در دستیابی به خصوصیات فرد و جامعه

آرمانی مورد انتظار دین

خامساً: در پرتو هدایت‌ها و چارچوب بیان شده در آموزه‌های دینی

سادساً: با بهره‌گیری از عقل، تجربه و یافته‌های دانش بشری

سابعاً: منعطف و منطبق با شرایط و مقتضیات منطقه‌ای و زمانی

ثامناً: متضمن ویژگیهای مطلوب دینی در حوزه‌های مختلف مثل عدالت، کرامت و

غیره باشد.

باز هم تأکید می‌کنم ارائه یک تعریف از توسعه کار سختی است، اما توصیه اکیدم این است که صرفنظر از فضای ذهنی غرب، برد با کسی است که در پارادایم ذهنی خودش حرکت کند. نه در پارادایم دیگران. چه اشکالی دارد که کلمه حیات طیبه را برگزینیم. دلایلی دارم که نشان می‌دهد، همان چیزی که غربی‌ها گفته‌اند، آیات قرآن دقیق ترسیم کرده است که دقیقاً باید بدنبال این‌ها باشید. حیات طیبه دارای شاخص‌ها و تعاریف مشخصی است که در هر مقطعی هم معنی دارد. تجربه پس داده هم هست.

دکتر عیوضلو: اجازه بدهید من در اینجا عرض کنم که نکاتی که در حیات طیبه فرمودند همگی مربوط به وضع مطلوب است و اینها مسأله توسعه نیست. مسأله توسعه تغییر است و اینکه چگونه به آنجا برسیم. بحث روشها در توسعه مطرح است. اینکه چگونه باید چنین

تغییراتی را ایجاد کرده مسأله توسعه است. این نکات فقط وضع مطلوب را ترسیم می‌کند و جوابگوی انتخاب روشن نیست. اینکه فرمودید توسعه در غرب عمدی نبوده است، باید عرض کنم کاملاً عمدی و ارادی بوده است و علم بوجود می‌آید که این مسائل را حل کند. علم اقتصاد بوجود می‌آید که بررسی کند چگونه رشد بوجود خواهد آمد. چگونه توزیع عادلانه بوجود خواهد آمد. تمام تئوری‌ها در جهت ایجاد تغییر بوده است.

مهندس نبوی: با توجه به مباحثی که مطرح شد، اگر بخواهیم عملگرا و مسأله محور باشیم، تعریف توسعه به شکل دیگری است. کروکر (بنیانگذار انجمن بین‌المللی فلسفه اخلاق توسعه) ۱۲ سؤال مطرح کرده است که مناسب است برخی سؤالات او را پاسخ دهیم. در سند چشم‌انداز آمده است که ایران در ۲۰ سال آینده کشوری است توسعه یافته. باید مفهومی را از توسعه داشته باشیم. مسأله تغییر و تحول به سمت اهداف روشن تا کنون مخالفتی نداشته است. یعنی لازم است به سمت اهدافی آرمانی، تغییر و تحول پیدا کنیم. اسم آن هدف را بلده طیبیه، ذریه طیبیه، حیات طیبیه و... می‌توان قرار داد. در گذشته بر اساس این اهداف حضرت علی (ع) حکومت سازی و جامعه سازی و ایجاد اشتغال کرده‌اند و روابط اجتماعی را درست کرده‌اند و ارتش تشکیل داده‌اند. اصل تغییر و تحول و پوست انداختن همان مفهوم تجریدی است که همه قبول دارند.

راهبر: با توجه به صحبت‌های دوستان می‌توانیم توسعه را تا اینجا به معنای تغییر و پوست انداختن در نظر بگیریم که از وضع موجود قصد رفتن به وضع مطلوب را داریم، وضع مطلوب را نیز ارزش‌ها تعریف می‌نماید. راه رفتن را هم آقای دکتر لاریجانی مطرح کردند که به مشخصات عامل برمی‌گشت، که در طی آن می‌بایست وضع موجود تعریف شده و راه حرکت و استراتژی و برنامه مشخص وجود داشته باشد. آقای دکتر علی اکبری هم توسعه را بدین صورت تعریف کردند که توسعه دین محور یعنی دگرگونی ارادی فردی و اجتماعی به عنوان یک وظیفه دینی در رابطه انسان با همه موجودات با بهره‌گیری از راهکارهای تعیین شده از سوی دین و همچنین جدیدترین یافته‌های دانش بشری، در مسیر

دستیابی به ویژگیهای فرد و جامعه آرمانی که در متون دینی تعریف شده است. این تعریف نسبتاً جامع و دربرگیرنده بحث‌های دوستان می باشد، که ایشان ۴ نوع دسته‌بندی از تعاریف نیز ارائه کردند، در نهایت به حیات طیبه به عنوان تعریف هدف محور اشاره شد. به تجرید مفهوم توسعه هم توسط دکتر عیوضلو اشاره گردید، دکتر کچوئیان نکاتی را مدنظر داشتند که مقرر شد در این جلسه به آن‌ها پرداخته شود. آقای دکتر کچوئیان.

دکتر کچوئیان: به نظر من از ۲۰۰ سال پیش آنقدر راه طی کرده‌ایم که بتوانیم خودمان باشیم و دنبال مفاهیم غربی نبوده و تلاش نکنیم مفاهیم غربی‌ها را در فرهنگ خودمان جای دهیم. شکاف موجود بین ما و غرب نقطه خوبی است که متوجه شویم این مفاهیم وضعیتی دارند که هر مقدار سعی می‌کنیم آنها را با وضعیت خودمان تطبیق دهیم، این اتفاق نخواهد افتاد زیرا ایرادات بنیانی دارد. به نظر من مفهوم توسعه دارای پیش فرض‌هایی در مورد انسان، جهان، غایات و مقاصد و قابلیت‌ها و توانایی‌های انسان دارد که بسیاری از این پیش فرض‌ها با تفکر دینی قابل جمع نیست.

مشخصاً می‌توان گفت مفهوم توسعه از دل نوعی فلسفه تاریخ بدست آمده است که این فلسفه ماهیت سکولاریستی داشته و جهان طبیعی را جهان بسته‌ای می‌داند که هر چه هست، درون این جهان است و براساس مکانیزم درون ذاتی خویش و بدون استناد به عاملی خارج از این جهان، در حال حرکت است. بشر هم راهبر این جریان بوده و انسان و عمل انسانی سردمدار این تحولات تاریخی است که این حرکت را از نقطه صفری شروع کرده و تا این جا رسیده است. یکی از مهمترین عناصر این تفکر این است که ما (به عنوان انسان) این تاریخ را به پیش برده و تعیین مقصد می‌نماییم و عمل ما بر اساس مکانیزم‌های درونی خودش، در این حرکت، مؤثر است. تاریخ مانند سطح افقی است که رشد و کمال و ارتقاء و بهبود، حرکتی در این سطح افقی محسوب می‌شود. این نوع فلسفه‌های تاریخ در قرن هجدهم مطرح شده‌اند. اساس شکل‌گیری این فلسفه‌های تاریخ نیز سکولار کردن فلسفه تاریخ مسیحی بوده است. فلسفه تاریخ مسیحی همان قلمروی را که این افراد یا نظریه‌های توسعه قلمرو کمال و

بهبودی تلقی می‌کردند، قلمروی کون و فساد می‌دانستند. این قلمرو در فلسفه تاریخی مسیحی، قلمرو چرخش‌های دوری است، چیزهایی در آن بوجود آمده و از بین می‌روند. فقط در بستر فلسفه تاریخ جدید بود که این قلمرو فی نفسه موضوعیت پیدا کرد و کمال انسان را در تطورات آن توضیح دادند، بستری که حرکت کمالی و توسعه‌ای انسان از دل همین بستر بدست می‌آید. این فقط یک بستر است و پیچیدگی‌ای هم ندارد. از نگاه جدید، ما در جهانی زندگی می‌کنیم که خودکفا و قائم به ذات است و انسان در آن حاکم تقدیر است.

توسعه در واقع عبارت است از پیچیده شدن همین موارد، در فلسفه ما موضوعی به نام خیر وجودی وجود دارد که از نظر آنها در فکر توسعه جدید خیر وجودی و خیر اخلاقی یکی می‌شوند. یعنی کمال انسان به این است که حیوان خوب‌تری بشود. ما به عنوان یک انسان، صرفنظر از اینکه چگونه زندگی می‌کنیم، خیر وجودی بیشتری از یک حیوان داریم. شرتترین انسان‌ها هم از نظر خیر وجودی از حیوانات برتر است. انسان به لحاظ وجودی ممکن است رشد و توسعه پیدا کند ولی از نظر اخلاقی اذل موجودات عالم باشد. از نظر فکر دینی در بستر افقی تاریخ نباید کمال را جستجو کرد. فکر مسیحی معتقد بود که پیچیدگی هم نیست، و این چرخه‌های کون و فساد است که دائماً ایجاد می‌شود. یک تمدن آغاز شده، مراحل را طی می‌کند و به جایی رسیده و فاسد می‌شود و بعد تمدن جدیدی شروع می‌شود.

ما از این حیث با تفکر مسیحی مشترک هستیم که حرکت و تحول کمالی این عالم به طور مطلق در دست انسان نیست. عالم دست فرد دیگری است که آن را به سمتی حرکت می‌دهد ولی ما بطور دقیق نمی‌دانیم کجاست (البته در مورد آخرالزمان به ما مطالبی گفته شده است). ولی نکته اصلی این است که چیزی که باعث کمال و تطور عالم می‌شود نه عمل انسانی بلکه لطف رحمانی است، که در قالب ارسال رسل و انزال کتب انجام شده است.

فلسفه تاریخی که در ادیان صورت‌بندی شده است که از حضرت آدم (ع) شروع شده و به پیامبر اکرم (ص) منتهی می‌شود. در این مورد هیچ انفصالی هم نمی‌توان مشاهده کرد. هر چند هر پیامبری در یک درجه بالاتری دارد که به دلیل اسماء بیشتری که پیامبر دیگر دارد و یا خیرات اخلاقی بیشتری دارد و تجلیات بیشتری از خداوند را ظاهر می‌کند و در این میان آن فکری که فکر توسعه جدید تلقی می‌شود، وجود ندارد. اینطور نیست که تمدن حضرت شعیب (ع) یا هود (ع) در مرتبه پایین‌تری از تمدن‌های بعدی قرار گرفته باشد. چرا که تعبیر

قرآنی است که «اکثر مما عملواها». یعنی آنها وضعیت بهتری از شما (اعراب زمان پیامبر اکرم(ص)) داشتند. هرچند پیامبر خیلی بالاتری آمده است ولی آن‌ها به چیزهایی رسیده بودند که شما نرسیده‌اید.

فلسفه تاریخ انبیاء کمالی است، ولی فلسفه تاریخ جدید، اینطور نیست. چیزی که فلسفه تاریخ دینی را به پیش می‌برد، عمل انسانی نیست، بلکه الطاف رحمانی است که خداوند انسان را به سمت اهدافی که خودش دارد، خواهد برد.

نکته اساسی این است که فکر توسعه از دل چنین فلسفه‌ای بدست آمده است. اصل فکر و نظریه‌های توسعه در فلسفه‌های تاریخ قرن هجدهم است.

نکته دیگر اینکه آقای دکتر علی‌اکبری بحث حیات طیبه را مطرح کردند، در حالیکه این حیات طیبه را ما بدست نمی‌آوریم بلکه عبارت قرآنی «لُنْحِیْنَهُ حَیْةً طَیْبَةً» نشان می‌دهد که خداوند آن را می‌دهد. سهم ما عمل به تکالیف است. اگر عمل به تکلیف کردیم حیات طیبه حاصل خواهد شد. خداوند در فکر دینی ما را مکلف به تکالیفی کرده است و اصلاً هم نگفته است که باید به جای خاصی به عنوان مثال در مورد عمران زمین به عنوان یک شکل زندگی خاص دنیایی برسید، بلکه خواسته است در زمین کار و کوشش کنیم. نگاه همه ما به مسائل جهان آنقدر سکولار است که در نهایت باید پرسید با این نوع تلقی و هدف‌گذاری، آیا کاری هم برای حضرت صاحب (عج) خواهد ماند؟ آیا ایشان کاری خواهند داشت که پس از نیل ما به توسعه بیایند و انجام دهند. با این نگاه که ما باید به همه جا برسیم و همه چیز داشته باشیم، ظهور امام زمان (عج) را بلا موضوع می‌کند.

در این فکر توسعه درون ذات و خودکفا دیدن عالم نهفته است. یعنی همه چیز هم بدست ما داده شده است و تمشیت عالم بدست ماست و به جای دیگری، احتیاج نداریم. برای خود اهدافی را قرار می‌دهیم و دائماً هم آن‌ها را پیچیده‌تر می‌کنیم. آیا این فکر با فکر دینی سازگار است؟ پس خداوند در این عالم چه می‌کند؟

گاهی هم اینطور توجیه می‌شود که در ادامه کارها و فعالیت‌های ما، حضرت صاحب (عج) هم می‌آیند ولی واقعاً اینطور نیست چون در متون دینی هم هست که وقتی ما فاسد شویم، حضرت ظهور می‌کنند. ارسال انبیاء هم بدین صورت بوده و هیچ فرقی با ظهور حضرت صاحب (عج) نخواهد داشت.

فکر توسعه، جهان و روابط را به نوعی تفسیر می‌کند که با فکر دینی اصولاً سازگار نیست. ما مکلف به تکلیف و حل و فصل مسائل این جهانی خویش هستیم. یعنی به دلایلی غیر از توسعه این دنیا در این دنیا آمده‌ایم و قرار نیست دنیا را بسازیم. بلکه قرار شده است که خودمان را بسازیم. به این اقتضاء تکلیفی که نسبت به خود داریم، عالم را هم می‌سازیم. ولی ساختن عالم و پیچیده‌تر کردن آن اولاً و بالذات هدف ما نیست. ولی اگر تکلیف ما در مورد خودسازی اقتضاء کرد که نهادهای جدیدی را بسازیم و... به این اقتضاء آن کارها را هم انجام می‌دهیم.

نکته مهمتر این است که فکری پشت سر توسعه است که اگر آن را آغاز کردی، تا آخر باید آن را ادامه بدهیم. و من مشکل اصلی را در این تفکر همین می‌دانم. باید مفهوم توسعه را دور انداخته و مفاهیمی را پیدا کرد که متناسب با نگاه دینی باشد.

آقای دکتر کچوئیان (که البته بحث ایشان در مورد فلسفه تاریخ مسیحیت خیلی پیوند نداشت)، عنوان می‌کنند که توسعه در سپهر معنایی مدرنیته، معنی داشته و ریشه فلسفی- تاریخی آن را برشمردند و اینکه اقتضاء صحبت کسانیکه از توسعه سخن می‌گویند اومانیسیم، سکولاریسم و تاریخت جدیداست. به تعبیر ایشان توسعه پدیده‌ای درون زاست و نیازی به دین ندارد و اگر بخواهیم وارد این مقوله شویم ممکن است به «بدالله مغلوله» منتهی شود. ولی این نکته اخیر با دیدگاه ما در مورد جبر و اختیار با توجه به آیه «ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی» صحیح به نظر نمی‌رسد. احتمالاً منظور جنابعالی هم این نبوده است که خداوند مغلوله شود و ما هم توسعه پیدا کنیم...

دکتر کچوئیان: بله، منظور من همین بوده! به علاوه بحث در مورد فلسفه تاریخ مسیحیت نیز کاملاً مرتبط با موضوع ماست چون ریشه فکر توسعه در فلسفه تاریخ تجدد هست و فلسفه تجدد در تقابل با فلسفه تاریخ مسیحیت شکل گرفته است. همان کسی که گفته است ما رمیت اذ رمیت، انبیاء را هم فرستاده است که آمدن انبیاء شکاف خوردن سقف آسمان و ایجاد

تغییر تاریخی از بالاست نه از افق و در چارچوب قوانین معمول نبوده است.

اگر این تعبیر را بپذیریم، آقای دکتر کچوئیان کل سپهر معنایی مدرنیته را که منجر به توسعه می‌شود، زیر سؤال می‌برند. البته بحث شما در نحله‌های فکری پست مدرن هم به شکل جدی مطرح است. نظر کسانیکه به غرب و اومانیسم انتقاد دارند و معتقدند که انسان هم جزئی از هستی است، ناظر به همین بحث است. ما نیازمندیم که توسعه را از سپهر معنایی دینی بدست بیاوریم نه اینکه التقاطی را که در تاریخ تفکر ایران همواره به عنوان یک اپیدمی وجود داشته است، بپذیریم. از اولین دوره‌های تاریخی که غرب وارد ایران شد، از اخوان الصفا التقاط شروع شد و تا امروز ادامه یافت. نگرانی دکتر کچوئیان هم همین است که ما همین مسیر را ادامه دهیم. بهتر است از گفتمان دینی خودمان این مفهوم را استخراج کنیم. آقای دکتر مبینی جنابعالی بفرمایید. این بحث بسیار ریشه‌ای است و هر کدام از دوستان نظری دارند بفرمائید.

دکتر علی مبینی دهکردی: آقای دکتر کچوئیان به معرفت‌شناسی در مفهوم توسعه اشاره کرده و شکافی را هم در توسعه به مفهوم غربی و توسعه به مفهوم دینی ارائه دادند و در جایی فرمودند که مسیر توسعه مسیر افقی یا مسیر عمودی است. و یا مسیر بسیط بوده و یا مسیر بسیط تبدیل شده به مسیر پیچیده است و اگر پیچیدگی ایجاد می‌شود، آن را خود انسان ایجاد می‌کند.

اگر بخواهیم وارد مفهوم توسعه شویم و در معرفت‌شناسایی توسعه سیر و سفر کنیم، مخاطب توسعه کیست؟ اگر مخاطب توسعه را انسان بدانیم، این انسان چه ویژگی‌هایی دارد؟ و اگر به شکاف طرح شده نظر کنیم، شکاف در الگوی توسعه‌ای که مبتنی بر انسان در جامعه غربی است، با انسان در جامعه دینی چه تفاوت‌هایی دارند و این انسان چه ویژگی‌هایی دارد؟ در جوامع غربی به انسانی پرداخته می‌شود که متکی به نفس اماره است، اما در جامعه اسلامی، نفس اماره و حداکثر سازی نیازهای نفس اماره را مبنی قرار می‌دهیم یا نفس مطمئنه

را که بعد ویژگیهای برجسته نفس اماره را که قبول می‌کنیم می‌خواهیم به ظهور و عینیت برسانیم؟ اگر انسان را عاقل می‌دانیم، آیا در فلسفه غرب عقل را کمیت اندیش می‌دانند؟ اگر به حوزه روابط اجتماعی می‌پردازند، آیا به مفهوم سوسیالیسم اجتماعی می‌رسند و آن را مبنی قرار می‌دهند؟ اگر ما بخواهیم به حوزه انسان در اجتماع و توسعه دینی بپردازیم، چه مؤلفه‌هایی را مورد توجه قرار می‌دهیم؟ اگر این موارد را با هم مقایسه کردیم، ما چه الگویی و دیگران چه الگویی را ارائه می‌دهند؟ بستر الگوی ما چیست؟ بستر الگوی آنها چیست؟ از چه منظری به توسعه نگاه می‌کنیم؟ با این منظر چگونه می‌توان در عرصه رقابت با دیگران رقابت کرد و چگونه می‌توان پاسخگوی انسان معاصر بود؟ باید عنوانی را برای ادامه بحث پیشنهاد کرد که معرفت‌شناسی توسعه پرداخته و مخاطب توسعه و ویژگیهای او را مشخص کنیم. در یک بستر فکری دینی و غیر دینی مقایسه‌هایی را داشته باشیم. سیر توسعه را افقی در نظر بگیریم، یا عمودی؟ در مکان در نظر بگیریم یا در زمان یا در فضا؟

اگر می‌خواهیم انسان عاقل را در این سیر در نظر بگیریم، ویژگیهای این انسان عاقل چیست؟ جایگاه این عقل در الگوهای توسعه کجاست؟ با چنین رویکردی می‌توانیم هدف توسعه را تعریف کنیم.

بحث دیگر اینکه اگر از منظر مکتب انتظار به توسعه نگاه کنیم و رویکردی از آینده به حال داشته باشیم، این مکتب چه ویژگیهایی را برای انسان برمی‌شمارد؟ امروز چه کاری را برای انسان آینده باید شکل داد؟ اگر بخواهیم حرکتی از آینده به حال را داشته باشیم (planning Backward) این الگوها را چگونه می‌توان از آینده بدست آورد؟

دکتر کچوئیان: من اصلاً چیزی بنام توسعه دینی نمی‌شناسم و توسعه را از نظر کلمه و محتوی قبول ندارم.

دکتر مبینی: اما دین حتماً برنامه‌ای برای انسان دارد...

دکتر کچوئیان: از منظر دینی امکان ندارد شما برای توسعه دینی برنامه‌ریزی کنید. ۲ نوع خط سیر تاریخی را می‌توان در نظر گرفت که یک مورد آن خط سیر تاریخی‌ای است که مدام کمال پیدا می‌کند ولی الزاماً در سطح افق این خط کمالی را نمی‌بینید.

ماهر آقای کچوئیان، آیا شما به لوازم این کلام خود هم پایبند هستید؟ چون

حکومت کارآمد دیگر بی معنی خواهد بود...

دکتر کچوئیان: خیر، اینطور نیست. می توان مشکل یاب و مشکل حل کن بود و این ارتباطی به توسعه ندارد. یک نبی آمده است که از نظر فلسفه تاریخی دین بر نبی دیگری برتری دارد و کمالی در تاریخ فلسفه دینی حاصل شده است ولی هیچ کمالی در افق تاریخ ظاهر نشده است، چرا که بعضاً حتی مردم همان نبی را می کشند. نکته مهمتر این است که وقتی بحث توسعه مطرح می شود، مسائل انسانی به مسائل فنی تبدیل می شود، در حالیکه مسائل دینی اساساً در قالب مسائل فنی جای نمی گیرد.

در نگاه توسعه‌ای اساساً بحث اخلاقی جایی ندارد. منطق توسعه منطق ایجاد تغییر از طریق ابزاری - فنی است نه اخلاقی.

مهندس نبوی: ولی الان در غرب هم پوزیتیویسم حاکم نیست که فقط مسائل عینی دخالت داشته باشند.

دکتر کچوئیان: منطق اجتماعی و تجدد منطق ابزاری - فنی است یعنی برای سازماندهی اجتماع و حل مشکلات اساساً جایی برای اخلاق و موعظه اخلاقی ندارد، بلکه اهداف خود را از طریق ابتکاری تجربی دنبال می کند که نظریه‌های آن در علوم اجتماعی و روان شناسی یا نظایر آن صورتبندی می شود.

مهندس نبوی: اما آیا این بحث‌ها به جبر و تفویض، نزدیک نشده است؟
دکتر کچوئیان: اتفاقاً جبر و تفویض این است که تصور شود با دستکاری‌های فنی در محیط و یا در خود آدم‌ها از طریق روانشناسی می توان آدم‌ها را اخلاقی کرد. اخلاقی بودن مستلزم تصمیم‌گیری اخلاقی است و در توسعه دینی باید تصمیم بگیریم که عمل درست انجام دهیم و اگر جامعه در حال رفتن باشد به هیچ وجه جلوی آن را نمی توانیم بگیریم. چون قرار است که برود.

وقتی که سقیفه پیش آمد، حضرت امیر(ع) در پاسخ به اینکه گفتند: چرا شما کاری نمی کنید؟ فرمودند، لولا سبقت کلمه، گفتند: یک کلمه‌ای در تقدیر تاریخی رفته است، من نمی توانم جلوی آن را بگیرم. نگاه توسعه‌ای فلسفه‌ای در پشت خود دارد که ما را قادر مطلق جهان موجود می کند و ماهیت مسائل اخلاقی را تبدیل به مسائل فنی می کند.

مهندس نبوی: زمانی ممکن است با واژه‌ای مشکل داشته باشیم و آن را استفاده نکنیم، که این کار اشکالی ندارد. ما در خلأ هم زندگی نمی‌کنیم و در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم و کشور ما در منطقه‌ای است و این منطقه هم در جهانی قرار دارد و ارتباطاتی وجود دارد و ادبیاتی معمول شده است. اگر واژه جدیدی را پیدا کردیم و توانستیم به آن هژمونی هم بدهیم، مناسب است ولی من فکر نمی‌کنم که اشکال شرعی وجود داشته باشد که از واژه‌هایی استفاده کنیم و بار معنایی مورد نظر خودمان را به آن بدهیم. به علاوه ریشه کلمه توسعه در قرآن و ادبیات دینی ما وجود داشته است. ما نباید خیلی با واژه مشکل داشته باشیم. البته دقت در این مسأله که یکمرتبه این ادبیات به گفتمان غالبی تبدیل شود که از دل آن همان نکاتی که آقای دکتر کچوئیان نگرانی دارند، حاصل شود لازم است. ولی به نظر من برای دوران گذار هیچ اشکالی ندارد که از این لفظ استفاده کرده و مفهوم مورد تأیید خودمان را در نظر بگیریم. کما اینکه این لفظ توسط حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری نیز استفاده شده است. یکی از هنرهای امام(ره) این بود که برخی از واژه‌هایی را که در فرهنگ ما نبود وارد کرد.

نکته دیگر اینکه چرا نسبت به تحولاتی که در دنیا اتفاق افتاده است، خود را بیگانه نشان دهیم؟ آقای دکتر کچوئیان طوری صحبت کردند که گویی اتفاقاتی که در دنیا افتاده است از اراده خدا خارج بوده است. چون آن‌ها خود را قائم به ذات دیده‌اند. نمی‌توان گفت که حادثی که اتفاق افتاده است از دست خدا خارج بوده است. با نگاهی از دیدگاه الهی که به این حوادث نگاه می‌کنم، می‌بینم خداوند حرکت‌های آن‌ها را به این سمت میل می‌دهد که به ارزشهای الهی نزدیک شوند. گاهی می‌گویند ما می‌توانیم همه کارها را تعیین کنیم که چه کار باید بکنیم. گاهی هم حالت داروینیسیم پیدا می‌کنند که هر چیز مراحل تکاملی خودش را طی کند، در مقابل سرمایه‌داری، سوسیالیسم بوجود می‌آید و آن را تعدیل می‌کند. سیر هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی توسعه هم تبیین شده و اصلاً برداشته‌های گذشته متحول شده است و راجع به توسعه حرف‌های سابق را نمی‌گویند. بلکه معتقد شده‌اند هر جامعه‌ای باید ارزشهای حاکم بر توسعه را خودش تعیین کند. این تحولات اتفاق افتاده است و آنها اصراری ندارند که ارزشهای خودشان را در توسعه حاکم کنند. چیزی که از توسعه انتزاع شده، فقط تغییرات است. پس چرا در مورد تحولات انجام شده نگران باشیم؟ سیر حرکت غرب هم توسعه را به مفاهیم اخلاقی نزدیک کرده است و دائماً در مورد اخلاق توسعه صحبت

می‌کنند.

نکته سوم اینکه اگر در نظر بگیریم که فقط ما هستیم و فرهنگ دینی و هیچ اتفاقی (اعم از روابط بین‌الملل و توسعه) در این دنیا نیفتاده است، آیا معتقد نیستیم که با توجه به نعمت‌های عقل، چشم، گوش، فهم و دل و... خداوند از ما تکلیفی خواسته است؟ یعنی نباید بگوئیم در این وضعیت که خوب نیست نباید بمانیم و باید به وضعیت مطلوب برسیم؟ ما باید تلاش کنیم به جایی برسیم. ما وظیفه داریم؛ باید اراده کرده و تغییراتی را در خودمان، در محیط جامعه، در جهان ایجاد نماییم. با همان تعریفی که از منظر دین در مورد انسان و جامعه وجود دارد و برای کمال انسان هدف‌گذاری می‌کند. از جامعه امام زمانی (عج) هم تصویری وجود دارد که ما می‌خواهیم به آنجا برسیم و این تصویر به نوعی ترسیم شده است. امام علی (ع) عبارتی دارند که وقتی زمان ظهور می‌شود. شرایطی به وجود می‌آید که زندگی کردن روی زمین بهتر از زندگی زیر زمین است و این هم ایده‌آلی است که برای ما تعریف شده است. دابه‌الارض هم که می‌آید، در آن زمان ایمان فرد باید خیری را از قبل برای او ایجاد کرده باشد که دوباره به زمین بیاید و دوباره زنده شود و با شرایطی مجدداً زندگی کند. پس نکته سوم این است که فارغ از تمام تعاریفی که در مورد توسعه هست، ما موظف هستیم هم فردی و هم جمعی به سمت ایده‌آل حرکت کنیم.

آخرین نکته اینکه کلید ظهور امام زمان (عج) بدست خود ماست و سنت خداوند اینگونه تعلق گرفته است. در توقیعی که امام زمان (عج) برای شیخ مفید می‌فرستند، می‌فرمایند اگر طرفداران ما حول امر ما اجتماع قلب پیدا کنند به یمن ملاقات ما مفتخر می‌شوند. ولی این همه تفرقه که وجود دارد نتیجه این است که خودمان را تربیت نمی‌کنیم، جامعه را تربیت نمی‌کنیم، وضعیت آموزش جامعه، و... نشان می‌دهد که این کار را نمی‌کنیم و ظهور به تأخیر می‌افتد. در حالیکه نسبت به مسائل مختلف جامعه، وظیفه داریم و خداوند امکانات و وسایل تغییر این شرایط را در اختیار ما قرار داده است. شرط ظهور امام زمان (عج) هم زمینه‌سازی ما است و با شرایط ارسال انبیاء متفاوت است. هیچکدام از این کارها به معنای خروج از قدرت خدا نیست.

به این ترتیب در پاسخ به نقدهای آقای دکتر کچوئیان، آقای مهندس نبوی

فائلند به اینکه خوب است روی واژه‌ها حساسیت نداشته باشیم. دیگر اینکه رویگردانی غرب از مدرنیته به افق جدید مدنظر آقای کچوئیان نبوده است. در حالیکه تصادفاً نوعی همخوانی بین تجارب بشر و آموزه‌های دینی در شرایط کنونی می‌تواند مورد توجه واقع شود. بعنوان مثال فرانکل می‌گوید: همانطور که در این طرف قاره آمریکا مجسمه آزادی را گذاشته‌ایم، باید در طرف دیگر آن، مجسمه مسئولیت را قرار دهیم. انسان مسئول به معنای دور شدن از مفهوم انسان محوری است که انسان از حالت خدای هستی و طبیعت درآمده و به موجودی که باید با هستی همراهی کند تبدیل می‌شود...

مهندس نبوی: و دیگر اینکه آقای دکتر کچوئیان جمله‌ای گفتند که توسعه دینی را پذیرفتند که در توسعه دینی تصمیم باید بگیریم که چه کار بکنیم؟ ظاهراً نظر اتمان به هم نزدیک می‌شود...

دکتر کچوئیان: خیر، من چنین چیزی نگفته‌ام. من معتقدم که این بحث صرفاً ناظر به لفظ نیست. وقتی از کلمه جمهوری استفاده می‌کنید، ما به ازا آن را از شما می‌خواهند، یعنی بحث صرفاً لفظی نیست. گفته شد که همه چیز دست خداست؛ باید توجه کرد که ما دو مقام تشریح و مقام تکوین داریم، مگر من گفتم که غربی‌ها از تحت قدرت خدا خارج شده‌اند؟ بحث و سؤال من این است که ما هم مانند غربی‌ها عمل بکنیم یا نکنیم؟ ما هر طور که عمل کنیم تحت قدرت خدا هستیم. خداوند دستوراتی تشریحی هم دارد. و این دو مقام را نباید خلط کرد. در مورد رویکرد اخلاق توسعه، بهتر از آنچه که مطرح کردید را مثال می‌زنم بحث پیدایش جنبش‌های دینی و مذهبی و... بحث بالاگرفتن عرفان، تمام اینها ماهیت سکولاریستی دارند.

تعبیری در مورد اینها وجود دارد که اینها هم مذاهب انسان ساز هستند و هم خداهای دست ساز. مذهبیت این گروهها، مذهبیت تعبدآور نیست، الآن این افراد نیازی دارند و راه برآورده شدن آن را در این فرقه‌ها می‌بینند و تا چند سال دیگر فروکش خواهد کرد در مورد اخلاق توسعه هم باید گفت که تحقیقاتی در چارچوب نظریات لرنر و روستو انجام شد که یکی

از مواردش این بود که می‌گفتند: روستایی‌ها و افراد این جامعه اخلاق توسعه ندارند. چون که روستایی‌ها بعد از دریافت پول و حل و فصل مشکلاتشان، با بقیه پولشان مثلاً به زیارت می‌روند. به جای اینکه آن را مجدداً در کار اقتصادی برای ازدیاد تولید سرمایه‌گذاری کنند. پس اینها اخلاق توسعه ندارند. قناعت و عفاف یا صرف پول برای زیارت که اخلاق توسعه نیست. اخلاق توسعه یعنی انجام کار برای دنیا و بالا بردن مصرف و تولید.

الآن هم همین حرف‌ها را می‌گویند. چرا افرادی حتی در معانی جدید توسعه هم معتقدند دیانت با توسعه سازگاری ندارد؟

ولایت دیگر اینطور نیست؛ توسعه خیلی انسانی تر شده است...

دکتر کچوئیان: غربی‌ها فاقد اخلاق نیستند ولی اخلاق سکولار با اخلاق دینی بسیار تفاوت دارد. الآن ۲۵ سال است که برنامه‌های توسعه در کشور نوشته می‌شود. یک جا را نشان بدهید که غیر از غربی‌ها شده باشیم. در بخشهای فرهنگی برنامه‌های توسعه را ببینید، صحبت از اخلاق و معنویت در آن‌ها بسیار است ولی شوخی می‌کنند چون عملاً ممکن نیست و آن مبنی و فکر اجازه چنین کاری را نمی‌دهد و هیچ کاری در این زمینه نکرده‌اند و نخواهند کرد...

مهندس نبوی: اما ما که مثل آنها نیستیم، می‌خواهیم توسعه‌ای داشته باشیم که به آن اهداف برسیم...

دکتر کچوئیان: در مورد وظایفی که داریم، ما در این دنیا عبث خلق نشده‌ایم، ولی برای بسط دنیا هم خلق نشده‌ایم، خلق نشده‌ایم که دنیا را پیچیده‌تر کنیم و تکالیف بسیاری هم داریم. فرق انسان غربی و انسان سکولار این است که انسان سکولار جوهره خویش را در تصرف مداوم در عالم و تغییر آن می‌داند و صورتهای تازه و متناسب با نیازهایی که خودش تعریف می‌کند به آن بدهد ولی شما چنین انسان دائم‌التغییری را در اسلام ندارید که همه هدف و همتش تغییرات دنیوی باشد.

مهندس نبوی: اتفاقاً چرا، آقای دکتر داریم! آیه «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل» نشان می‌دهد که انسان باید قوه داشته باشد و از قدرت خدا هم خارج نیست...

دکتر کچوئیان: آیه «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه» را نباید به نگاه، توسعه‌ای یا رویکرد

متفرعانه در عالم ربط داد. این آیه به عنوان دستورالعملی در زمینه سیاست امنیتی یا دفاعی با رویکرد حل مشکل یا گذران زندگی قابل جمع است.

راهبرد پس از دیدگاه شما آقای دکتر کچوئیان، در مقایسه با تکنولوژی ای که غرب دارد، چگونه می توان قوه بدست آورد؟

دکتر کچوئیان: از راه جمع آوری امکانات موجود و انجام کارهای متناسب با آن. یکی از معضلات جهان جدید این است که با ابزاری شیطان می خواهیم توسعه دینی برقرار کنیم. ما دو مقام داریم، مقام اول شکل تئوریک بحث است که اینجا انجام می شود. مقام دیگر در مورد عمل است که الآن چه کنیم؟

مهندس نبوی: آیا پیامبر از بهترین شمشیرهای آن زمان استفاده نمی کرد؟
دکتر کچوئیان: شما این دو مقام را از هم جدا کنید. ما اصلاً کاری به عالم واقع نداریم. آیا می دانید تصرف دائم جهان به چه معناست؟

مهندس نبوی: این تصرف هدف نیست، بلکه وسیله است.
دکتر کچوئیان: ولی شما آن را هدف قرار می دهید. نکته بعد این است که بعد از انجام بحث های تئوریک، می بینیم که در عالم دشمنی مانند امریکا داریم. با او چه باید کرد؟ وقتی به لحاظ تئوریک هدف گذاری شد و معلوم شد که به کجا می خواهیم برویم، ولی اقتضات محدود و تاریخی را هم باید جواب بدهیم. این همان پاسخی است که سروش داد ولی آن را دوباره رد کرد؛ فعلاً اکل میته می کنیم.

من معتقدم تفکر دینی، تاریخ را مهار خواهد زد. اگر مهار تاریخ را بدست تفکر دینی بدهیم، نتیجه ای که اکنون در غرب حاصل شده، حاصل نخواهد شد که محیط زیست تخریب شود و... غرب با یک فکر تکنیکی، فکر تکنیکی دیگری را می آورد.

راهبرد با این حال به نظر می رسد که همه اش هم فکر تکنیکی نباشد. آقای دکتر محبیان.

دکتر محبیان: آقای مهندس نبوی فرمودند در مورد لفظ تعصب نداشته باشیم ولی من معتقدم بین ظرف و مظروف رابطه وجود دارد. در مورد زبان واقعیت این است که زبان بیش از آنکه راهگشا باشد، منشأ اختلاف است. مولانا می گوید:

ای زبان تو بس زبانی مر مرا چون تویی گویا چه گویم من تو را
یا این زبان چیست؟ این زبان هم آتش و هم خرمن است یا این زبان خار دیوار رزان است،
یعنی مانع هم هست.

هر زبانی را با هر محتوایی نمی توان بکار برد. حتی در غرب هم این بحث انجام شده است که هایدگر هم مطرح می کند که زبان خانه وجود است و هر لغتی را نمی توان برای آن بکار برد. حتی این بحث هم مطرح است که برخی زبان ها نقایص ذاتی خودشان را دارند. در برخی موارد نیز اشکالات معرفتی بوجود آمده است. مثلاً در زبان عربی این نکته را مطرح می کنند که «هست» همان «نیست» می باشد چرا که لیس از ایس یا اس که یونانی است گرفته شده است.

البته بحث های زبان شناسی چندان هم مطلق نیست...

دکتر محبیان: بله- البته گفته بنده یک نظر است. ما نمی توانیم واژه ها را به همین راحتی مورد استفاده قرار دهیم. گاهی مواقع واژه ها گفتمان ما را تغییر می دهند. مثلاً وقتی واژه قشر آسیب پذیر جایگزین واژه مستضعف شد دارای آثار خاصی بود. این کار چون گفتمان را عوض می کند، قادر است نهادها را هم عوض کند. پس بین ظرف و مظروف ارتباط وجود دارد و در گزینش واژه ها باید دقت داشت.

در مورد اینکه نباید بیگانه با تحولات دنیا باشیم، این سخن درستی است، اما باید با چشمان باز این کار را انجام دهیم. نوع معرفت آنقدر میان شرق و غرب تفاوت پیدا کرده است که نوع رفتار ممکن است شبیه باشد ولی نوع نگاه کلان کاملاً متفاوت است. در ادبیات ما هم آمده است که:

سخن کز بهر حق گویی چه عبرانی چه سریانی

مکان کز بهر حق جویی چه جابلقا چه جابلسا

ما نقشه جاهایی را داریم که در دنیا اصلاً آنجا را پیدا نمی‌کنیم. اما سخن باید برای حق باشد تا مکان آن فرق نکند و جهت مهم است. فلذا در مسیر حق بودن متفاوت است با اینکه مسیر حق است. یعنی بگوییم چون غرب همین مسیر را رفته و ما هم می‌رویم پس مسیر آنها می‌تواند حق باشد. مبنای معرفتی ما اقتضائاتی را برای ما ایجاد می‌کند، مبنای معرفتی آنها هم اقتضائاتی را برای آنها بوجود می‌آورد. ما نمی‌توانیم به راحتی ثمر آنها را برای خودمان صادره کنیم. چون بعضی جاها سوء هاضمه می‌آورد. یک نوستالژی در ما وجود دارد که هنگام صحبت از گذشته، هر قدر عقب تر می‌رویم آرامش بیشتری را احساس می‌کنیم. راحتی مساوق آرامش نیست. گاهی راحتی می‌آید ولی آرامش نمی‌آید.

بحثی هم در مورد اخلاق شد واقعیت این است که اخلاق دینی با اخلاق فلسفی تفاوت دارد. اخلاقی که الان در غرب مطرح است، اخلاق کانتی است که هیچ بهره‌ای از اخلاق دینی ندارد. چیزی که در غرب تحت عنوان اخلاق توسعه مطرح می‌کنند، در بسیاری از جاها مشترک لفظی است، نه مشترک معنوی.

بحث دیگر که در دوران مدرنیته مطرح شد ولی من قضاوتی در مورد آن ندارم این است که مارکس زمانی گفت: تا پیش از این صحبت از تفسیر دنیا بود ولی بعد از این صحبت از تغییر دنیا است. ما در فرهنگ خودمان داریم که خدا دنیا را در احسن تقویم آفریده است. لذا اگر چیزی در بهترین حالت بود، تغییر آن لزوماً به بهتر شدن آن منجر نمی‌شود. آیا مسیری که طی شده مسیر بهتر شدن بوده است؟ یا خیر؟

- آیا ما هنوز در فاز تفسیر دنیا هستیم یا تطبیق خود با دنیا؟

- آیا ما دنبال تغییر دنیا هستیم؟

- آیا منطق تغییر دنیا در ما وجود دارد یا خیر؟

معتقدم معرفت توسعه منوط به توسعه معرفتی است. یعنی زمانی می‌توانیم توسعه را دقیق بفهمیم که معرفت خود را توسعه بدهیم. بدون تعیین جایگاه خودمان در جغرافیای معرفت شناسانه، نمی‌توانیم تقارب یا تباعد خودمان را از الگوهای مطلوب تعیین کنیم.

مدل معرفتی که ما درست می‌کنیم قادر است مدل خاص ما را از جهان طوری تبیین کند که با مدل‌های غربی یکی نباشد. ممکن است زمانی به این نتیجه برسیم که راه غرب راه ذات بشر است و ممکن است به این نتیجه برسیم که از راه بشر دور شده‌اند. این پرسش عصبیتی

نیست که سرکوبش کنیم.

دکتر محبیان: شما می‌خواهید ببینید که آیا راهی که غرب رفته است درست است یا غلط است. پس باید برای خودمان الگویی داشته باشیم. ما هم می‌خواهیم به جایی برسیم که مطلوب ماست که تعاریف خودمان را با توجه به الگوی معرفتی خودمان دارد.

دکتر محبیان: مدل معرفتی‌ای که ما درست می‌کنیم ممکن است ما را به جایی برساند که با مدل‌های شناخته شده غربی همسویی نداشته باشد و ممکن است هم داشته باشد. منطق توسعه ما چیست؟ منطق توسعه خویش را بصورت انتزاعی نمی‌توانیم کشف کنیم. چون منطق رابطه اجزاء معرفتی است. همیشه منطق را از معرفت انتزاع می‌کنید. تا معرفت را مشخص نکنید، منطق در جهت اجزاء را نمی‌توان بدست آورد.

دکتر محبیان: پس می‌توانید از انتولوژی شروع کنید.

دکتر محبیان: منتهی من اشکالی در این قضیه دارم. ما قرار شد مبنای معرفتی را کشف کنیم. یعنی ۴ قدم عقب برویم و بعد پرسش کنیم نه اینکه به اول تاریخ برگردیم. **دکتر عیوضی:** اما من معتقدم که هنگامیکه از الگوی توسعه صحبت می‌کنیم، باید از مفهوم مناسب و منطبق با آن الگو باید صحبت کرد. نکته دیگر اینکه توسعه را حتی در غرب هم مطلق نگیریم. توسعه یک واژه است که از ابتدای شکل‌گیری تا امروز در حال تکامل است. نباید همه چیز را مطلق بگیریم. مفهوم را نمی‌توان مطلق گرفت. مفهوم، اعتباری، نسبی و در حال تغییر است. مفهوم در حال تکامل است. هر جلوه‌ای از مفهوم را که در نظر بگیریم، این خصیصه را دارد. اگر ما از اهدافی که در الگو و مدل داریم غفلت کنیم، در مفهوم دچار اشکال و شک و تردید می‌شویم. مفهوم توسعه امر مطلق نیست و مختص به غرب هم نیست. اگر تلقی ما از این مفهوم، تلقی گسترده و عامی باشد، و بخواهیم راهکارهایی ارائه کنیم که چگونه یک جامعه می‌تواند از وضعیت موجود تغییر جهت به سمت وضعیت مطلوب بدهد. این

عبارت در تمام اندیشه‌ها و تفکرها مشترک است. اگر اینگونه نگاه کنیم، بین آن چیزی که در غرب توسعه تلقی می‌شود و مطلق هم نیست و بین آن چیزی که ما توسعه می‌دانیم و در مراحل ابتدایی آن هستیم، جایی را بگذاریم که بر پایه ویژگیهای فرهنگی باشد، اشکالی پیش نمی‌آید.

ذکر این نکته هم لازم است که بحث فرهنگ که در میان این بحث‌ها غریب واقع شد، بسیار مهم است و سرشت و پیکره تأثیرپذیر توسعه از فرهنگ است. در مورد فرهنگ است که اختلاف نظر وجود دارد و گرنه خود توسعه فی نفسه حرکتی است که به سمت تکامل و به جلو است. بدین ترتیب می‌توانیم بین دین و توسعه ارتباط برقرار کنیم، یا حداقل بین دین و جوهی از توسعه ارتباط برقرار کنیم این کار باعث می‌شود که به مرور زمان در عرصه مفاهیم منزوی نشویم، و گرنه مفاهیمی مانند توسعه، پارلمان، آزادی، جمهوری و... همگی غربی هستند و اگر اینها را کنار بگذاریم، چه چیزی را جایگزین می‌کنیم؟ با این شرایط نمی‌توانیم نگاه پاک کردن صورت مسأله را به توسعه داشته باشیم. اگر با واژه‌ها اینطور برخورد کنیم ممکن است به پاک کردن واژه جمهوری اسلامی هم منجر شود.

نکته دیگر اینکه اگر از تکامل و جلو رفتن تعریفی نداشته باشیم، خیلی از دستورالعمل‌هایی که قرآن به ما داده است، تعطیل خواهد شد. جوهه توسعه، تغییر است، این تغییر پیش روی جامعه‌ای است که می‌خواهد به جلو برود و تکامل داشته باشد. از این منظر، پیشنهاد کنار گذاشتن این واژه را با این پیشنهاد که تعریفی از توسعه بدهیم که این تعریف بار فرهنگی اسلامی داشته باشد، جایگزین می‌کنم. ممکن است چنین تعریفی در خیلی از وجوه با تعاریف غربی‌ها هم اشتراک داشته باشد. مثلاً منتسکو و روسو اشاره داشتند که توسعه عبارتست از تجلی اراده مردم در قالب تشکیل پارلمان و مجلس.

نظرات حضرت امام (ره) در مورد ظهور اراده جمعی مردم در حوزه‌های مشارکت در جامعه به بحث‌هایی که غربی‌ها مطرح می‌کنند، بسیار نزدیک است.

پس باید اولاً: به بار فرهنگی توسعه توجه کنیم، ثانیاً: شاخصه‌هایی از توسعه را مطرح کنیم که در چارچوب تعریف‌های دینی ما از این مفهوم باشد. دنیا محل تحقق این آرمان‌هاست و آیات و روایات حاکی از این واقعیت است که برای حرکت به جلو باید برنامه تکاملی داشته باشیم و تکامل هم در شکل دادن خصیصه رشد بر اساس مفاهیم و واژه‌های قرآنی است، که

در جامعه مغفول می ماند. چون با طرح بحث توسعه، عده‌ای احتیاط می کنند وارد آن بشوند و عده‌ای هم که وارد می شوند به جنبه غربی آن توجه دارند.

وقتی رفتار پیامبر اکرم (ص) را می بینیم، ایشان بعد از بعثت، خیلی از واژه‌هایی که مرسوم بود را امضاء کردند. حتی برخی از احکام را هم امضاء کردند، در حالیکه ایشان می توانستند تمام جاهلیت را نقض کنند.

پس می توان گفت بین دین و توسعه، انفکاک و جدایی کامل وجود ندارد و می توان شاخصه‌هایی ارائه کرد که وجه اشتراک باشند. بلکه برای الگوی توسعه ملی می توان شاخصه‌سازی کرد. بنده معتقدم در حالت تعمیم یافته، تعریف یکی است، یعنی تمام اندیشمندانی که در غرب به تعریف توسعه پرداخته‌اند، در نهایت این معنا را مطرح کرده‌اند که توسعه اولاً حرکتی تکاملی است و برای بیرون آمدن از یک وضعیت نامطلوب به سوی وضعیت مطلوب. توسعه حرکتی است برای محوری ساختن اراده انسانی بشر که بتواند تحقق پیدا کند که در برداشتها وجوه متفاوتی در نظریه وجود دارد و باید سعی کنیم روی مفهوم شناسی توسعه از زوایای مختلف دینی توجه کنیم.

ولی مفروض ما این باشد که توسعه امری لازم الاجراء است و قابل تحقق که الگوی خود را نیاز داشته و بار فرهنگی دارد

دکتر علی اکبری: ما در خلال بحثها قرار نانوشته داشتیم که مقدمات بحث را کنار بگذاریم و کنکاش روی مفهوم توسعه داشته باشیم. علت اختلاف نظرهایی که در مورد توسعه وجود دارد این است که توسعه از مصادیق بارز مفاهیم تمام رشته‌ای است. هیچ رشته‌ای نیست مگر اینکه به توسعه مربوط است. استنباطات دینی و برداشت از تاریخ بشر هم داستان جداگانه‌ای دارد. مثلاً عنوان می شود که انبیاء دنبال توسعه نبوده‌اند، ولی اینطور نیست و از حضرت آدم تا حضرت خاتم (ص) تکنیکی ترین وسائل را برای پیشرفت جوامع بکار برده‌اند.

حتی حضور پیامبر در مدینه و تقسیم محله‌ها و شهرک‌های کوچک روی نظم و دقیق بوده است. این موارد در تاریخ هست. ولی ما بدانها نپرداخته‌ایم. علی بن ابیطالب (ع) فقط شعار عدالت نداد، بلکه هنوز ۶ ماه از حکومتشان در کوفه نگذشته بود که همه مردم متنعم شدند، همه نان گندم خوردند و از آب فرات سیراب شدند و همه سرپناه داشتند. گذشته از این موارد، آیا در تاریخ اسلام، تمدن بزرگ اسلامی را با آن رونق سراغ نداریم. به علاوه قرآن هم در این

مورد تصریحاتی دارد که برخی را ذکر کرده‌ام. حتی تعبیر عرفانی که «العبودیه جوهره کنهها الربوبیه» این معنا را هم دارد که بشر باید یاد بگیرد که چگونه بر کل هستی مسلط شود. این موارد در مفاهیم عرفانی ما هم است که انسان ابتدا بر خیال خویش، سپس بر جسم و بعد بر طبیعت مسلط شود.

برخی از بحث‌هایی که در مورد خواست و مشیت الهی انجام شد، قابل مناقشه جدی است. مجلدات ۴ و ۵ و ۶ کتاب الحیات آقای حکیمی برای این مباحث مناسب است. با مفروضاتی که قبلاً عرض شد چاره‌ای جز این نیست که از توسعه برداشتی داشته باشیم و باید حداقل موضع دین را در مورد این مفهوم مشخص کنیم. آیا دین در مورد توسعه نظری دارد یا خیر؟ معتمد آیات قابل توجهی در این مورد قابل استناد است. قرآن، جهان را عکس العمل حالات و کارهای ما می‌داند.

حتی اساس و پایه علوم غربی از اسلام گرفته شده است. با این حال اسلام چگونه می‌تواند در مورد توسعه نظری نداشته باشد؟ قرآن جهت‌گیری را مشخص می‌کند.

اگر می‌خواهیم الهام‌بخش سایرین بوده و نوآوری داشته باشیم و از پارادایم غالب نجات پیدا کنیم، حتماً باید دنبال ارائه مفاهیم کاملاً منبعت از دین باشیم.

موضع اسلام را در مورد هر تعریف نیز می‌توان ارائه کرده اگر فرآیندی فکر کنیم استعمار الارض بالانسان تعریف توسعه خواهد بود که در مورد آن نکات بسیار زیادی وجود دارد. دومین تعریف که ناظر به حیات طیبه بود می‌تواند همان کلمه‌ای باشد که ما را به هدف می‌رساند و می‌تواند با تمام کشورهای اسلامی مشترک باشد. تعریف سوم هم در مقاله‌ای که انجمن علمی اسلام و توسعه ارائه کرده بود، ذکر کردم که مربوط به مبانی ارزشی توسعه است.

دکتر کچوئیان: آیا می‌توان در یکی از برنامه‌های توسعه کشور این نکته را هم قرار داد که گناه نکنیم؟

دکتر علی اکبری: اینکه آنها (تدوین کنندگان برنامه‌های توسعه) نمی‌توانند یک بحث است ولی اینکه نمی‌شود، بحث دیگری است.

دکتر کچوئیان: کسی با کار و تلاش و کوشش مخالف نیست، تمدن اسلامی هم زمانی ایجاد شده است ولی هدف آنها هم این نبوده است. وقتی ما را از بهشت اخراج کردند گفتند که «فاخر جوامعها جميعاً فاما یاتینکم منی هدای و من تبع هدای و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون»

معتقدم مقدمات این مطالب اشتباه است کسی با «لیس الانسان الا ما سعی» و یا «سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض» مخالف نیست، ولی نوع تفسیر از این مسائل مهم است که چه نوع مواجهه‌ای با عالم خواهید داشت؟

برخی از آیات هم اصلاً ربطی به موضوع ندارد و به آخرت مربوط است. این عالم تسخیر شده است و کسی نیامده که آن را تسخیر کند.

دکتر علی اکبری: آیه می گوید: «ربنا اتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه» حسنه چیست؟

دکتر کچوئیان: حسنه؛ کفاف و عفاف است و ربطی به این مسائل ندارد.

دکتر علی اکبری: فقط کفاف و عفاف نیست. چرا حضرت علی (ع) فقط به کفاف و عفاف بسنده نمی کرد و کار و تلاش می کرد و توسعه می داد؟

دکتر کچوئیان: من هم نگفتم عالم را رها کنیم. در مورد اقتضاءات کنونی و عملی این عالم موجود باید گفت که باید با غرب پیش برویم و چاره‌ای هم نداریم و محکوم به احکامی هستیم که در تاریخ ایجاد کرده‌اند. ولی وقتی به لحاظ تئوریک، فلسفه تاریخ و جایگاه و مقام خودتان و وظیفه خودتان را مشخص کردید، آنگاه موتوری را روشن نمی کنید که وقتی غرب را گرفتید، همچنان به سمت جهنم پیش بروید.

مهندس نبوی: این‌ها در عرض یکدیگر نبوده و اصلاً تضادی باهم ندارد. آقای دکتر علی اکبری هم نظرشان این است که مأموریت داریم زمین را آباد کنیم. تعبیری هم در روایات داریم که در دنیا طوری زندگی کن که گویی همیشه در دنیا هستی و طوری زندگی کن که گویی یک دقیقه دیگر خواهی مرد. یا اینکه تعبیر می شود حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) هر کدام یک چشم داشتند و پیامبر (ص) دو چشمی بودند، یعنی اینکه با یک چشم دنیا و با چشم دیگر آخرت را می دیدند. دنیا مزرعه آخرت است و اصلاً به عنوان هدف مطرح نیست. تفکر شیعی هم معتقد است که بعد از ظهور امام زمان (عج) زمین در بهترین حالت آبادانی است.

دکتر کچوئیان: در آن زمان وضعیت عادی و طبیعی نیست و انجام آن کارها، در توان ما نیست. ولی شما فلسفه تاریخ را طوری می چینید که جهان، کار شما می شود.

مهندس نبوی: ولی تا وقتی که ما نخواهیم امام زمان (عج) نمی آید.

دکتر کچوئیان: آیا ارسال انبیاء را هم ما خواسته بودیم، این‌ها تفاسیر کلامی ما از این مسائل است.

مهندس نبوی: حدیث می گوید فرق امام با پیامبر این است که امام مانند کعبه است و مردم باید سراغ او بروند. ما نگرانی دکتر کچوئیان را در مورد توسعه می پذیریم که دنیا هدف نشود. ما همچنان قائلیم که معنویت، عفت و... را به عنوان هدف قرار دهیم.

دکتر کچوئیان: این کار ممکن نیست چون توسعه و دین فلسفه‌های جداگانه‌ای دارند. **دکتر علی اکبری:** تأکید دارم که برای ارائه تعریفی از دین در مورد توسعه، راهی طولانی داریم، ضمناً اگر بخواهیم تعریفی منطبق با شرایط فعل ارائه دهیم، تعریف سوم مناسب تر است.

دکتر مبینی: در مورد اینکه گفته شد نباید روی پارادایم غرب وارد شویم، چون مبانی معرفتی آنها غیر از مبانی معرفتی ماست، کلامی درست است. اجزاء مبانی معرفتی ما کدام است؟ منطق چیدمان این اجزاء چگونه است؟ این منطق برای انسان آسمانی مفید است یا انسان زمینی؟ اگر برای انسان آسمانی است، برای زمینیان چه کنیم؟ و اگر انسان زمینی است چگونه او را به آسمان می‌رساند؟

دکتر کچوئیان: ما از منظر دین موظف به رسیدن به جایی نیستیم. در این دنیا جز به مدد نبی و امام هم نمی‌توانیم برسیم.

مهندس نبوی: اگر ما نسخه‌ای ارائه نکنیم، این آقایان همان نسخه‌های غربی را می‌پسند و ملت را به آن سو می‌برند و همان راهی که بعد از امیرکبیر شروع شد که می‌خواستند با روشنفکری وابسته ما را توسعه بدهند، پیش خواهد آمد. ولی ما تلاش بکنیم و نسخه‌ای داشته باشیم که اگر روزی کسی این حرف را قبول کرد، این نسخه را پیاده کند.

ما وظیفه داریم که این وضع را به سمت وضعیتی که الگوی آن جامعه امام زمانی (عج) است، هدایت کنیم و برای به آنجا رسیدن باید امکانات را درست بسیج کنیم.

دکتر کچوئیان: مطابق تاریخیت دینی نمی‌توانید این کار را انجام دهید، چون «بملاً الله به الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً»

دکتر مبینی: من چند سؤال دارم که فکر می‌کنم کمک کند به مفهوم لفظ که وارد آن شده‌اید. آیا برای موضوع توسعه در علوم طبیعی در زمینه‌های مفاهیم، معرفت شناسی و... باید جستجو کرد یا در علوم انسانی؟ اگر در علوم انسانی باید این سؤالات را پاسخ گفت علوم انسانی جهان شمول هستند یا منطقه‌ای؟ یک ارمنی در ایران با یک ارمنی در کشور دیگر

تفاوت دارد، ارمنی ساکن ایران معتقد است باید بروم و از امام رضا (ع) برکت بگیرم و در طول سال هم نعمت داشته باشم و به دیگران هم بدهم. ولی ارمنی کشورهای دیگر شاید چنین کاری نکند.

دکتر علی اکبری: در مخالفت با دیدگاه آقای کچوئیان من می‌توانم بگویم در مورد تشویق برای توسعه و آبادانی علاوه بر ادله عقلی می‌توان نگاهی به ابواب فقهی هم داشت.
دکتر کچوئیان: بنده هم معتقد هستم همه آن چیزی که در غرب هست، غلط نیست و تجربیات غرب می‌تواند در تفکر دینی استفاده شود...

به پایان نشست نزدیک می‌شویم و بد نیست تصویر راهی را که تا اینجا پیموده‌ایم ارائه دهیم. دیدگاه آقای دکتر کچوئیان اگرچه در اقلیت است مع الوصف نقطه نظرات جالبی را در خود دارد. ایشان قائل است که به زبان رایج فلسفی - توسعه دینی امکان‌پذیر نیست، توسعه مفهومی پارادوکسیکال است و قدرت نامندگی‌اش در سیر دین زایل می‌شود. دوستان دیگر (غیر از دکتر محبیان که به وام‌نگرفتن این واژه توجه دادند) معتقدند که توسعه، و اماواژه‌ای است که در سپهر دینی می‌تواند مفهوم خاص خود را پیدا کند و لذا توسعه دینی امکان‌پذیر است. آقای دکتر علی اکبری نیز معتقدند که نصوص دینی مؤید این است که گزاره «توسعه دینی امکان‌پذیر است» گزاره‌ای درست و حتی یک وظیفه است. اگر بخواهیم تعریف سوم آقای دکتر علی اکبری از توسعه را کوتاه‌تر کنیم این است که وضع موجود داریم، وضع مطلوب هم که در افق دینی تعریف می‌شود داریم و راهی هم برای رسیدن به وضع مطلوب و ارزشهای حاکم بر آن داریم. یعنی تمام سازواره‌ها را دین تعریف می‌کند...

مهندس نبوی: البته تردیدی نیست که در تداوم آن، بعداً این سؤال مطرح می‌شود که مسئولیت توسعه با چه کسی است؟ انسان توسعه یافته در جهان بینی دینی، چگونه است؟ جامعه و جهان توسعه یافته چگونه است؟ نسبت انسان و طبیعت در توسعه دینی چیست؟

- چه چیزی را باید توسعه بدهیم (دنیا، طبیعت یا اخلاق را، آخرت یا عالم را). توسعه چگونه باید انجام شود و با چه هدفی؟
- دکتر مبینی:** البته ضمن قبول جمع‌بندی مورد نظر شما، می‌توان چارچوب فراهم آمده از مجموعه مباحث انجام شده را در این ترتیب هم ارائه کرد که:
- ۱- توسعه مبتنی بر توسعه معرفتی است؛
 - ۲- موضوع توسعه، انسان است؛
 - ۳- انسان در هر جامعه‌ای ویژگیهای خاص خود را دارد؛
 - ۴- بر اساس الگوی معرفتی اومانیزم نمی‌توان در جامعه اسلامی تعریفی از توسعه ارائه داد. (که به این ترتیب امکان جمع نظرات موجود با نظر آقای کچوئیان میسر می‌گردد)؛
 - ۵- عامل توسعه، انسان تحت اراده خداوند است؛
 - ۶- توسعه ابزار است؛
 - ۷- ویژگیهای توسعه باید از مبانی فکری مکتب انتظار گرفته شود. (نگاه آینده به حال)
- با این قید که فقط انسان نیست که توسعه یافته است، بلکه جامعه، جهان و روابط هم توسعه پیدا می‌کنند.

راهبر ضمن بیان اینکه تا چه اندازه جمع نظرات مطروحه با نظر آقای دکتر کچوئیان اساساً میسر باشد، می‌توانیم النهایه توجه ایشان را به این نکته معطوف سازیم که همانطور که مفهوم عقل در سیر اندیشه بشر تحولات زیادی پذیرفته، توسعه در مفهوم اخیر تر آن ابتداء کمتری بر بنیانهای عصر روشنگری دارد. این نکته بسیار مهم است که مدرنیته بر پوسته سخت تفکرش، شکافهای عمیقی ایجاد شده است. در خود غرب ساختارهای فکری از رویدادهای دو سده اخیر تأثیر پذیرفته و مدرنیته جایگاه سابق را ندارد. وقتی مدرنیته همان مدرنیته نیست، پس توسعه‌اش نیز همان نیست. با سپاس مجدد از دوستان فاضل و ارجمند و به امید دیدارها و دیالوگهای آینده.